

اوضاع ایران در دوران حضرت عبدالبهاء

فریدون وهمن

موضوع این سخنرانی اوضاع ایران در دوران حضرت عبدالبهاء یعنی از ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۱ میلادی است اما به دو دلیل ناچارم قدری از این محدوده خارج شوم: یکی اینکه شرح وقایع این دوران نیاز به مقدمه‌ای در شناخت بافت ایران در دوران قاجار و آگاهی از پیش زمینه حوادثی که در دوره میثاق رخ داد، دارد و بدون دانستن این زمینه‌ها و سوابق تاریخی، پی بردن به علل واقعی حوادث و درک اهمیت آنها مشکل خواهد بود. دیگر اینکه حضرت عبدالبهاء حتی سال‌ها پیش از صعود جمال ابهی با آگاهی کامل، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را دنبال می‌فرمودند و حتی با نگارش رساله مدنیّه به اشاره حضرت بهاء‌الله در سال ۱۸۷۵، در شکل دادن به نهضت اصلاحات ایران سهم داشتند. تماس‌های حضرتشان با اصحاب فکر و روشنفکران ایران و عثمانی از آغاز جوانی فصل جدای دیگری است. به همین جهت سخنانم را با شرح مختصری از وضع کلی ایران در دوران قاجار آغاز می‌کنم که در عین حال گویای اوضاع ایران هنگام ظهور دو دین بابی و بهائی نیز هست.

قاجاریّه بر مسند سلطنت ایران

قاجاریّه قبیله‌ای ترک زبان بودند که در قرن‌های هفده و هیجده با جنگ و گریز با دولت مرکزی و با سایر قبایل، در بسط حوزه جغرافیایی خود و ایجاد نفوذ بیشتر می‌کوشیدند. این قبیله با استفاده از خلاء سیاسی که پس از مرگ کریم خان زند

فرمانروای سلسله زندیه در ایران رخ داد، به نبردهای گوناگون با مخالفان خود و سرکوب آنان پرداختند، تا آنکه سرانجام آقا محمد خان قاجار در سال ۱۷۸۵ خود را پادشاه ایران نامید و سلسله‌ای بنیان نهاد که تا سال ۱۹۲۵ یعنی به مدت ۱۴۰ سال بر ایران حکومت کرد.

دوران سلطنت قاجاریه را باید بدون تردید از مهمترین فصول تاریخ معاصر ایران دانست. دورانی که با جنگ‌های قبیله‌ای در محیطی قرون وسطائی آغاز شد و به انقلاب مشروطیت و نفوذ عقاید جدید و اصلاح طلبانه ختم گردید.

شاهان قاجار با آنکه تبارشان از قبیله‌ای ترک زبان بودند اما از همان آغاز همگی ایشان (جز آقا محمد خان بنیان گذار این سلسله) به تقلید از سلسله‌های باستانی ایران اساس درباری با تشریفات و مراسم و آداب خاص بنا نهادند. جامه شاهانه در بر داشتن، بر تخت جواهر نشان نشستن، با تاجی مرصع تاجگذاری کردن و داشتن حرمسرا و خدمه و حاجب و خادم و اطرافیان چاپلوس و خوش خدمت مدار کار جملگی ایشان بود.

آغاز سلطنت قاجاریه تقریباً مصادف با انقلاب فرانسه، تدوین نخستین قانون اساسی آمریکا، و انقلاب صنعتی اروپا بود و پایان آن مقارن بود با جنگ اول جهانی و تغییرات مهمی که از این جنگ در جهان حاصل آمد. سلطنت قاجاریه مصادف با دورانی شد که جهان غرب به سرعت رو به پیشرفت و آبادانی می‌رفت، و صنعتی شدن کشورهای اروپایی شتاب و تندی می‌گرفت. هم زمان، غرب در پی بسط نفوذ استعماری و تأمین منافع سیاسی و مادی خود، ایران را نیز هدف قرار داد. ایران از لحاظ اقتصادی و سیاسی غرب را شریک خود گرفت ولی از نظر فرهنگی و دینی و اجتماعی با ریشه‌های قوی و شکست‌ناپذیر به سنت‌های کهن خود وفادار ماند.

در زمان قاجاریه رسیدن به مقامات بالا و حتی صدارت تابع هیچ شرطی جز اراده شاه نبود. بزرگترین نخست وزیر ایران در زمان قاجار که از جمله لایقترین ایشان نیز بود یعنی امیرکبیر فرزند آشپز دربار بود. به همین قیاس سایر مقامات و وزراء را می‌توان

قیاس گرفت. رسیدن بردگان و خواجگان به مقامات بزرگ کشوری نیز محتمل بود. اما همانقدر که چنین افرادی زود به مقامات می‌رسیدند بسیار زود نیز می‌توانستند از لطف شاه بی‌بهره شوند. یعنی یک روز صاحب پست و مقام بودند و روز دیگر جانشان را می‌گرفتند و مالشان را به غارت می‌بردند. این وضع تقریباً در تمام دوران تاریخ ایران همین گونه بوده است.

در ایران قاجار نه تنها پادشاه حاکم جان و مال مردم بود که ایشان را "رعیت" می‌نامیدند، بلکه حکام و فرمانروایان مختلف نیز به خود همین حق را می‌دادند. اکثریت جمعیت کشور ساکن روستاها بودند و به خاطر زمستان‌های سخت و تابستان‌های گرم و نبودن راه، سفر و حمل و نقل کمتر صورت می‌گرفت، و اگر سفری انجام می‌شد در نهایت سختی با کاروان یا گاری و دلیجان بود. بدین ترتیب جامعه ایران جامعه‌ای متحرک نبود. سوای نامساعد بودن هوا و نبودن راه، خطر راهزنان مخصوصاً حمله ترکمانان در شرق ایران وجود داشت. اینان زنان و مردان را به اسیری گرفته و برای فروش به بازارهای برده فروشی ماوراءالنهر می‌بردند. مرگ و میر به خاطر بدی تغذیه و شیوع امراض گوناگون فراوان بود و آبله و بیماری‌های چشم مثل تراخم امری عادی محسوب می‌گردید. گاه‌وب‌گاه، گروه بزرگی از مردم یک ناحیه را از بین می‌برد. جنگ‌های گوناگون چه بین قوای دولتی و عشایر، یا بین ایران و دولت‌های خارجی، منجر به مهاجرت و پراکندگی افراد یک منطقه و رها کردن زمین‌های مزروعی می‌شد و خشکسالی‌های طولانی موجب بروز قحطی می‌گردید و به مرگ و میر ناشی از امراض گوناگون دامن می‌زد. همه این عوامل حس عدم ثبات و امنیت را که در روح هر ایرانی از قرن‌ها پیش رخنه کرده قوی‌تر می‌نمود. این حس عدم امنیت با نبودن عدالت اجتماعی همراه بود. هر که قلدرتر و قوی‌تر بود حق با او بود، نه تنها مردم عادی کوچک و خیابان بلکه صدر اعظم، و شاهزادگان و نزدیکان شاه هم بر جان و مقام خود ایمن نبودند.

ایران در زمان قاجاریه اگر چه از لحاظ سیاسی ثباتی یافت و مرزهای مشخصی پیدا

کرد ولی با سه جنگ مصیبت بار مناطق وسیعی از خاک خود را از دست داد. اولی دو جنگ با روسیه تزاری به خاطر پیشروی روزافزون روسیه در قفقاز در زمان فتحعلی شاه بود. مداخله علماء و اعلام جهاد آنان با روسیه، که با موفقیتی روبرو نشد، موجب عقد دو قرارداد گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) و از دست رفتن بسیاری از مناطق حاصلخیز ایران شد. قرارداد ترکمنچای دست روسیه را برای دخالت در امور ایران باز کرد، و معافیت کالای روسی از گمرک، مصونیت اتباع روس از محاکمه در ایران و دهها امتیاز دیگر از جمله اجازه تأسیس بانک روس را در ایران به دنبال آورد. به تدریج انگلیس‌ها نیز امتیازاتی نظیر آن تحصیل کردند.

جنگ سوم در زمان محمد شاه با امیر هرات بود. مداخله دولت انگلیس و آوردن ناوگان جنگی به خلیج فارس موجب شد که ایران این جنگ را ناتمام بگذارد و از آنجا عقب نشینی نماید. در نتیجه هرات برای همیشه از دست ایران خارج شد.

آشنایی با اصلاحات

ترقیات صنعتی و اجتماعی اروپا طبعاً نمی‌توانست کاملاً در کشور بی‌تأثیر بماند. ورود کالاهای ساخت فرنگ ایرانیان را با پدیده‌ای جدید به نام صنعت و تکنولوژی آشنا می‌کرد. ورود این کالاها طبعاً موجب رکود بازارهای داخلی و برچیده شدن صنایع سنتی بود. چیت ارزان انگلیسی جانشین پارچه‌های دستباف ایرانی گردید و کالاهای صنعتی روسی بازار صنعتگران و هنرمندان را کساد ساخت. ایران از همان زمان به تکنولوژی اروپا وابسته شد اما هراس از فرنگ و نفوذ فرنگی را نیز در فرهنگ خود آورد و بعدها عقده غربزدگی و مسایل آن را نیز تجربه کرد اما این کشور هرگز نتوانست یک کشور کاملاً صنعتی گردد. یکی به خاطر رابطه نیم بندش با صنعت و تکنولوژی، و دیگر وابستگی‌اش به سنت‌های کهن.

با آمدن کالاهای صنعتی از غرب و باز شدن دریچه‌ای به سوی اروپا و آسیا، اخبار جهان خارج نیز به ایران رسید. اینک روشنفکران ایرانی از اصلاحاتی به نام تنظیمات در

ترکیه و نیز ترقیات اقتصادی ژاپن، یک کشور آسیایی، آگاهی می‌یافتند و می‌دیدند که ترقی و تعالی مخصوص کشورهای غربی نیست بلکه می‌تواند شامل کشورهای آسیایی نیز بشود.

یافتن سرچشمه اندیشه اصلاحات در ایران برای بهائیان مشکل نیست. کمتر شخص منصفی می‌تواند آغاز اندیشه ترقی در ایران عصر قاجار و جنبشی را که دو نهضت دینی بابی و بهائی در تحرک مردم برای تغییری بنیادین در اجتماع به وجود آوردند، انکار نماید. و آن را از ظهور حضرت باب و حوادث سالهای اولیّه تاریخ امر در ایران جدا کند، حتی اگر برخی از مورّخین در این زمینه سکوت کرده باشند.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران ۱۹۰۹-۱۹۰۵ از قول یک روزنامه نگار انگلیسی که مدّت زیادی در ایران زندگی کرده چنین می‌نویسد: «نه تنها انقلاب مشروطیت ایران بلکه بیداری عمومی آسیا نتیجه مستقیم نهضت جدید روحانی است که بابی یا بهائی نامیده می‌شود.» (۱) ولی همانطور که می‌دانیم ناصرالدین‌شاه با بیرحمی و قساوت فراوان بابیان را کشت و قلع و قمع کرد، رهبران آن را به تبعید فرستاد، و با همکاری ملاها محیطی در ایران ایجاد نمود که کلمه بابی یا بهائی با کفر و زندقه مترادف می‌گردید. ظهور این دیانت احساس دیگری را نیز در ضمیر ایرانیان زنده کرد و آن آشنائی با پدیده سرپیچی از رسوم دیانتی کهن، پیروی از فکری نو، و جرأت از گله جدا شدن و به استقلال فکر کردن بود. این حقیقت که بابی شدن مساوی با روشنفکر بودن و ترقیخواهی بود در ضمیر ایرانیان نقش بست حتی اگر خود دل بستگی به این امر نداشتند. شاهد آن ضرب المثل‌های عامیانه‌ای بود مثل "بچه ات را نگذار مکتب برود بابی می‌شود"، یا "عینک نزن بابی می‌شوی".

نقل بخشی از نامه گوبینو وزیر مختار فرانسه در ایران دایره نفوذ بابیان و پیوند این نهضت را با اصلاحات و روشنفکری تأیید می‌کند. تاریخ نگارش نامه ژوئن ۱۸۶۳ یعنی پانزده سال بعد از آغاز سلطنت ناصرالدین شاه است. وی ضمن شرح ملاقات خود با میرزا سعید خان وزیر امور خارجه می‌نویسد: «من با حسن نیت علل بدبختی‌ها و راه

نجات را به وزیر خارجه گوشزد کردم و گفتم در داخله مملکت هم اسراف و بی‌لیاقتی ادارات از بالا تا پایین و نادرستی و فساد حکمفرماست و از همه بدتر همین مردم خود ایران که به چشم مسخره به شما می‌نگرند، به هر کاری می‌خواهند دست بزنند شما جلوگیری می‌کنید. ملت به قدر کافی بیدار و هشیار هست که ملتفت اوضاع و روزگار باشد، هر روز بیشتر به مخالفت بر می‌خیزد و به مذهب جدید باب داخل می‌شود و روزی خواهد رسید که خواهید دید حتی در دربار و اطرافیان تخت و تاج رخنه خواهند کرد. من نمی‌گویم که شما باید به ترتیب اروپا حکومت کنید و مثلاً به اصلاحاتی که در ایران به کلی مجهول و نوظهور است دست بیازید ولی می‌گویم لاقبل برای رستگاری خود و جلوگیری از مخاطرات کمترین اقدام را از قوه به فعل بیاورید. وزیر به من قول داد تمام مطالبی که با او در میان گذاشته بودم همان شب به شاه نوشته و خواهد گفت، ولی من یقین دارم که ابدأ چیزی به شاه ننوشته باشد و اگر هم نوشته باشد کاملاً بی‌فایده و بی‌حاصل است. شاه از هر کس بهتر می‌داند که با چه اشخاصی کار می‌کند و زیردستانش از چه قماش مردمی هستند... مع هذا ابدأ به فکر نیست که رفتار و کردار خود را تغییر بدهد.» (۲)

حدس گوینو درست بود زیرا در پنجاه سال سلطنت ناصرالدینشاه وضع ایران از بدی به بدتری و وخامت گرایید. او هم مثل اجداد خود اعتقاد داشت که مردم رعیت و غلام پادشاهانند و حقّی بر چیزی ندارند. از صفات دیگر او - باز هم مثل اجداد خود - زن‌بارگی و گذراندن وقت فراوان در حرمسرا و اندوختن زن همراه با اندوختن مال بود. حدس می‌زنند که تعداد افرادی که به حرم او وابسته بودند به هفتصد نفر می‌رسید که از آن میان هشتاد نفر زنان او را در پنجاه سال سلطنتش تشکیل می‌دهند. (۳)

ناصرالدینشاه با دریافت قرضه از بانکهای روس و انگلیس چند سفر به اروپا کرد. مشوّق او در انجام این سفرها برخی مشاورانش بودند به این امید که با دیدن پیشرفتهای اروپا قدری به خود آید و کاری برای کشور بکند. ولی سفرنامه‌هایش بیشتر شرح خوشگذرانی‌ها، وصف فلان رقاصه و یا زنی که در سیرک معلق می‌زده و یا ساقهای

سیمین زنان اشراف اروپایی است. می‌گویند از امپراطور پروس پرسیده که شما چقدر جواهر دارید. او در پاسخ شاه سکوت می‌کند. روز بعد در مراسمی از رژه ارتش، امپراطور به سربازهای خود اشاره کرده و به ناصرالدینشاه می‌گوید اینها جواهرات من هستند. تا چه حدّ مشاهدات پیشرفت‌های اروپا و این گونه حرف‌ها در ناصرالدینشاه اثر گذارده باشد جای سؤال باقی است.

در زمان او رواج رشوه و به حراج گذاردن مقامات کشور شدت بی‌سابقه‌ای گرفت. ناصرالدینشاه از فرزندان خود نیز برای دادن یک حکمرانی آب و نان دار رشوه می‌ستاند.

روابط قاجاریّه و علماء و نفوذ روس و انگلیس

از مهمترین عوامل عقب ماندگی ایران از اصلاحات صنعتی و اجتماعی باید به دو عامل مهم اشاره کرد. یکی وابستگی به سنت‌های کهن مذهب شیعه و دیگر دخالت‌ها و نفوذ دو دولت روس و انگلیس.

قاجاریّه قبیله‌ای ترک بودند و فاقد مشروعیت سلطنت ایران. ایشان برای بقای سلطنت نامطمئن خود نیاز به علماء روحانی داشتند تا بدانوسیله پشتیبانی عامّه مردم را که چشم بسته تابع و مقلّد علماء بودند، جلب نمایند. رابطه سلطنت و علماء داد و ستدی دوجانبه بود. برای جلب پشتیبانی علماء راه‌های گوناگونی وجود داشت که مهمترینش دادن وظیفه و مقرّری‌های کلان، بخشیدن وقف و املاک دولتی، و اعطای مزایای ریز و درشت بود. باید دانست که تماس مقامات رسمی کشور با عامّه مردم بسیار کم بود و بیشتر این تماس‌ها در سربازگیری، فشار برای اخذ مالیات و یا اخذی‌های گوناگون خلاصه می‌شد. اما در خانه علماء بر همگان باز بود و نه تنها با داشتن وظیفه شرعی عقد و ازدواج و ثبت و انتقال املاک و تهیه اسناد رسمی به همه امور مردم واقف بودند، بلکه در مساجد و تکایا بهترین موقعیت را برای نزدیکی و تماس با عامّه و اعمال نفوذ خود می‌یافتند. از سوی دیگر علماء نیز به شاه و دستگاه

سلطنت به عنوان حافظ ملک اسلام نیازمند بودند. بنابر این رابطه‌ای حسّاس بین این دو قدرت وجود داشت. جوّ مذهبی کشور و نفوذ شدید علماء مانع بزرگی در انجام اصلاحات بود به طوری که در همه وقایع مهم قاجاریّه دست علما را می‌توان دید. اینان با ابراز مخالفت علیه برنامه دولت یا شخص معینی و شوراندن مردم شاه را مجبور به قبول خواسته‌های خود می‌کردند. از اواسط دوره قاجار کوشش شاهان این سلسله بر آن شد که از نفوذ علماء که در همه امور کشور دخالت داشتند، بکاهند. از جمله می‌توان به اصلاحات امیرکبیر در قطع مقرّری‌های کلان ایشان، در به رسمیت نشناختن خانه علماء به عنوان بست، و محدود کردن اوقاف، اشاره کرد. ولی این اصلاحات با قتل امیرکبیر به توطئه علماء و دسیسه‌های مادر شاه از بین رفت. بار دیگر علماء در بر کنار کردن سپهسالار از صدارت که می‌خواست اصلاحات فراوان و دامنه‌داری به عمل آورد نیز اعمال نفوذ نمودند.

شرحی که حاج سیّاح از وضع اجتماعی طبقات مختلف مردم در عهد ناصرالدّین‌شاه نگاشته به شیرین‌ترین وجه گویای اوضاع آن زمان مخصوصاً نفوذ علماء است:

«در هیچ مملکتی یک قسمت مردم به این درجه آزاد مطلق و فعّال مایشاء و یک قسمت به این درجه محبوس مطلق و بنده و اسیر نیستند. ابدأ هیچ پادشاه بزرگ روس و آلمان و انگلیس و دول بزرگ عالم... به قدر شاه و وزیر و امیر و فراشباشی و داروغه و کدخدا و سیّد و ملّا و درویش و روضه خوان و... درایران، آزاد از هر تکلیف و مختار در هر کار و ایمن از هر مؤاخذه و مجازات نیست، و هیچ بنده و اسیر مثل رعیت ایران در قید فقر و نکبت و ذلّت و اسارت نیست. این علما یک شمشیر تکفیر و یک تیر نعلین دارند که از هر کس که مرادشان برنیاید یا دلشان بخواهد مال و جان و آبروی او را تلف می‌کنند. حلال و حرام و بهشت و جهنّم و پاکی و ناپاکی و مرجوسی (پلیدی و زشتکاری) و ملعونی بسته به لب و قلم ایشان است. خود را مالک دنیا و آخرت، و شاه و وزیر و امیر و حاکم را مأمور اجرای دلخواه خود می‌دانند و در دلخواه به حدّی قناعت ندارند... اعیان دولت و حکام و بستگان و نوکران ایشان الی آخر هم خود را

مالک جان و آبرو و مال مردم می‌دانند... هر کس را که گفتند بابی است دچار هزاران خیانت و حتی قتل گردید. بسیار ملاًها از کسانی توقّع داشتند که برنیامد، بدون هراس بیچاره را به تهمت بابی بودن نابود کردند... شاه اگر خواست کسی یا دودمانی را نابود کند این اسم را به سر آنها گذاشت. حکام در ولایت بدین وسیله دخل‌ها کردند و آدمها کشتند و خانواده‌ها برچیدند. تهمت بس بود، تحقیق و استنتاج و شاهد و دلیل در کار نبود... مرا پدرم به آخوند ملاً محمد علی که از علمای بزرگ عصر بود سپرده بود. روزی دیدم یک نفر که ریش سفید داشت به نزد او آمد گفت، آقا هر گناه توبه دارد یا خیر؟ آخوند گفت تا گناه چه باشد و توبه چه باشد. گفت من فراشم (فراش لقب پلیس‌های دوره قاجار است)، روزی آخوندی را دیدم، طمع مرا واداشت به او گفتم پول ناهار مرا بده... آخوند گفت ندارم. من اصرار کردم و او ایستادگی نمود. در این میان یک نفر دیگر رسید، من به او گفتم این آخوند بابی است. هر دو او را بردیم نزد اردشیر میرزا حاکم طهران. گفت چه می‌گویید؟ گفتم بابی آورده‌ایم. گفت گفتگو ندارد ببرید آسوده‌اش کنید. فوراً بردند میرغضب سرش را برید. آیا من شریک خون او شده‌ام و توبه‌ام قبول می‌شود یا خیر؟» (۴)

عبّاس اقبال مورخ معروف می‌نویسد: "علمای امامیه دوره قاجاریه بر اثر تشویقی که از ایشان می‌شد و شهرتی که در نتیجه تألیفات و علم و فضل و کثرت شاگردان و مقلّدین پیدا کردند به تدریج چنان نفوذ یافتند که پایه قدرت خود را برابر یا بالاتر از قدرت سلاطین و اولیای امور گذاشتند و به نام ترویج احکام دین و اجرای حدود و نیابت از امام غایب در بسیاری موارد سلاطین و حکام را مطیع اوامر و احکام خود ساختند." (۵) در دوره فتحعلیشاه نخستین بار ملاً احمد نراقی موضوع ولایت فقیه را مطرح کرد و به استناد نوزده حدیث و پاره‌ای اخبار و آیات صریحاً در غیبت امام، حق حکومت و کشورداری را از آن فقیه عادل دانست. (۶) به این ترتیب مدّعی شد که هر دوره‌ای آن کس که مجتهد اعلم است، حکومت از آن اوست. یعنی «مدّعی شدند که در غیبت امام، مجتهد عادل و "ولی فقیه" همچنان با دایره نبوت مربوط است و امین پیغمبر

و وارث علم او و امام است و به همین جهت به نیابت از امام، هم مسند "شرعی" و هم حکومت و کشورداری از آن اوست.» (۷) در عصر فتحعلیشاه قاجار جز نراقی دو مجتهد دیگر یعنی میرزای قمی و شیخ جعفر کاشف الغطاء نیز همین نظر را داشتند. کاشف الغطاء بسیار با فتحعلیشاه محرم و نزدیک بود و او بود که «در کار جنگ با دولت روس به عنوان مجتهد به فتحعلیشاه اجازه داد که رهبری جهاد با روسها را به عهده بگیرد. در همان اجازه نامه از فتحعلی شاه به "بنده ما که بر بندگی خود اعتراف دارد" یاد کرده است.» (۸)

در دوره محمد شاه قدرت حجت الاسلام سید محمد باقر شفتی در اصفهان به جایی رسید که «نه تنها عملاً در امور داخلی ایران مداخله می کرد، بلکه در مسائل سیاسی با نمایندگان دولتهای خارجی علیه حکومت ایران زد و بند هم می کرد. چنانکه در ماجرای هرات با سفیر انگلیس علیه حکومت متحد شد و همراه با روحانیان دیگر فتوا داد که لشکرکشی محمد شاه بر هرات خطاست. به وسوسه دکتر مکنیل فرستاده انگلیس به فکر خودمختاری هم افتاده بود.» (۹)

در دوران ناصرالدین شاه «مداخلات مجتهدان و روحانیون در امور مملکتی رنگ و بوی سیاسی بیشتری به خود گرفت، حوزه قدرتشان افزایش یافت و در شهرهای بزرگ حاکمان واقعی مجتهدان بودند... قدرت قوام یافته ای که به تناسب زمان هم دست در دست حکومت داشت و هم در اقتدار سیاسی سهیم بود و هم به تناسب زمان نقش اپوزیسیون قدرتمند و نسبتاً متشکل حکومت را بازی می کرد.» (۱۰)

حتی اگر شاه قاجار و اطرافیان قصد کار مثبتی داشتند که تضادی با منافع علماء نداشت نفوذ دو دولت استعماری روس و انگلیس مانع بود. دولت انگلیس با سیاست کهن و قدرت نظامی و سیاسی خود و دولت روسیه به استناد عهدنامه های گلستان و ترکمنچای به خود حق هر مداخله حتی انتخاب وزیر را نیز می دادند. ناصرالدینشاه یکبار مصمم شد از آلمانها برای تأسیس خط راه آهن و کشف معادن و ایجاد بنادر

کمک بگیرد. هیأتی به آلمان اعزام داشت، پس از چندی گروهی از آلمان به ایران آمدند و مذاکرات پیش می‌رفت اما دولت انگلیس توسط وزیرمختار خود **Wolff** نارضایتی و نگرانی خود را از این امر ابراز داشت. زیرا انگلیسها به خاطر همسایگی ایران با هند که مستعمره ایشان بود تحمل نفوذ هیچ دولت دیگری را در منطقه نداشتند. مهدیقلی خان هدایت در خاطرات خود می‌نویسد: «عهدنامه ترکمانچای دست ایران را از هر جهت بسته بود. در گمرک تصرف مقدر نبود. کارخانه قند کهریزک خوابید چون گرفتن حقوق گمرکی از قند روس ممکن نبود. کارخانه ریسمان ریزی واماند چون بر نخ هلند وضع گمرک امکان نداشت. در عدلیه کاپیتولاسیون مانع بود... فقط راه کار در معادن باز بود آن هم سرمایه می‌خواست و استفاده از سرمایه خارجی را هم دولتین همسایه مانع بودند.» (۱۱)

جنبش برای اصلاح و آزادی

هنگامی که حضرت عبدالبهاء امور دیانت بهائی را برعهده گرفتند، چهل و چهار سال از سلطنت ناصرالدینشاه می‌گذشت. ولی سالهای پایانی سلطنت او و دهه‌های بعدی ایران آستان حوادث بزرگی بود. آغاز دوره میثاق مصادف با بحران نهضت تنباکو یکی از مهمترین نهضت‌های اعتراضی ایران در دوره قاجار، و پایان آن مصادف بود با به قدرت رسیدن رضاخان در زمان احمد شاه و زوال دوره قاجاریه که به تأسیس سلسله پهلوی در سال ۱۹۲۵ انجامید. بنابراین بجاست اگر بگوییم که دوران مورد بحث ما یکی از حساسترین دوران تاریخ معاصر ایران بشمار می‌آید.

ناصرالدین شاه دو بار قراردادهایی با شرکت‌های انگلیسی بست که مجبور شد هر دو را زیر فشار افکار عمومی و به خاطر نفوذ علماء لغو کند. بستن این قراردادها یکی برای جذب سرمایه‌های خارجی و ایجاد اصلاحاتی در وضع اقتصادی ایران و دیگری منافعی بود که از آن عاید شخص شاه می‌شد. این دو قرارداد یکی با شخصی به نام بارون جولوس رویتز **Baron Julius Reuter** بود در سال ۱۸۷۲، که به موجب آن امتیاز

کشیدن خط آهن و کشف معادن و بانک به او داده شد و دیگر قراردادی که در سال ۱۸۹۰ بین شاه و کلنل تالبوت انگلیسی منعقد شد و اختیار کامل کشت، فروش و صادرات تنباکو را تا مدت پنجاه سال منحصرأ در اختیار او می‌گذارد.

قرارداد رویترا که با پادرمیانی میرزا حسین خان مشیرالدوله صدراعظم ایران در سفر شاه به انگلیس بسته شد، بلافاصله پس از بازگشت شاه از اروپا به خاطر مخالفت‌های شدید علماء و گروهی از درباریان و مردم لغو گردید (۱۸۷۳) و قرارداد تنباکو نیز سرنوشتی مشابه آن دیگری پیدا کرد. (۱۲)

پس از بستن قرارداد تنباکو زمزمه‌های مخالفت در محافل مختلف مخصوصاً از سوی اصلاح‌طلبان مثل جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا ملکم خان بلند شد، خاصه که دولت روس نیز مخالف آن بود و عمال خود، مخصوصاً یکی دو تن از روحانیون را با دادن رشوه‌های کلان به اعتراض علنی واداشت. این اعتراضات کم‌کم اوج گرفت و تشنجات تا بهار ۱۸۹۱ ادامه یافت. مراکز اعتراض طهران، شیراز و سپس تبریز بود و این اعتراضات سرانجام به صدور فتوای حاجی میرزا حسن مجتهد آشتیانی (۱۳۱۹-۱۲۴۳ ه.ق.) منجر گشت که نوشت «الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان (= به هر شکل که باشد) در حکم محاربه با امام زمان عجل‌الله فرجه است.» هم‌زمان میرزا حسن شیرازی (متوفی به سال ۱۳۱۲ هجری قمری) از بزرگترین فقهای شیعه در عتبات نیز فتوای مشابهی صادر نمود. با انتشار این فتوی‌ها و رسیدن آن به شهرهای بزرگ مردم ایران خرید و استعمال دخانیات را یکسره کنار گذاردند و حتی می‌گویند در دربار شاه هم کسی جرأت کشیدن قلیان نداشت. با اعلام حرکت میرزای آشتیانی از ایران به عنوان اعتراض، ناگهان بازارها بسته شد، مردم از کوچک و بزرگ به هیجان آمدند و با فریادهای واشریعتا، به خیابانها ریختند. اعتراض عمومی و هجوم مردم به ارگ شاهی موجب شد که سربازها به جمعیت تیراندازی کنند. عده‌ای زخمی و کشته شدند. بدین ترتیب شاه مجبور به لغو قرارداد شد تا رضایت علماء و مردم را جلب کند، (ژانویه ۱۸۹۲).

با لغو یک جانبه قرارداد، ایران مجبور به پرداخت ۵۰۰ هزار لییره جریمه به شرکت انگلیسی گردید. از آنجا که خزانه دولت تهی بود لذا این پول را از بانک شاهی ایران که متعلق به انگلیس‌ها بود، قرض کردند. این قرض و سایر قرضه‌هایی که بیشترش صرف مسافرت‌های شاهان قاجار به فرنگ می‌شد موجب ازدیاد بدبختی ایران و شدت نفوذ بیگانگان در اداره امور کشور می‌گردید.

در بیان اهمیت فراوان نهضت تنباکو در تاریخ معاصر ایران اشاره به چند نکته ضروری است: یکی اینکه این اعتراض نخستین نهضت گسترده ملی و مردمی علیه رژیم مستبد قاجار و علیه قراردادی بود که یک شرکت معتبر انگلیسی در پشت آن قرار داشت. پیروزی مردم به آنان نشان داد که می‌توانند در مقابل استبداد و یک قدرت بزرگ خارجی مقاومت نمایند. این نهضت هم چنین الگویی برای انقلابات و نهضت‌های بعدی ایران مثل نهضت مشروطیت ایران (۱۱-۱۹۰۵) گردید. در نهضت تنباکو برای نخستین بار علماء، روشنفکران و مردم ناراضی، مخصوصاً بازاریان، در یک صف متحد با رژیم حاکم مبارزه نمودند.

در اواخر دوران ناصرالدین‌شاه فعالیت روشنفکران برای ترویج حکومت قانون افزونی گرفت. میرزا ملکم خان یک ایرانی ارمنی که دارای مقام‌های بزرگ از جمله سفارت ایران در لندن بود، پس از آنکه مورد بی‌مهری دستگاه قرار گرفت، روزنامه قانون را در لندن منتشر کرد که به طور مخفیانه وارد ایران می‌شد و بین علاقمندان دست به دست می‌گشت. روزنامه‌های فارسی دیگری نیز در بمبئی و مصر و استانبول منتشر می‌شدند که نویسندگان آن‌ها با مقالات شورانگیز و اشعار و کاریکاتور مردم را به مقاومت علیه استبداد تشویق می‌کردند. از جمله آزادیخواهان خارج از ایران باید سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، میرزا فتحعلی آخوندزاده و طالبوف را نام برد. در همین زمان رسالات و مقالات گوناگونی که راههایی برای رهایی ایران از بن بست پیشنهاد می‌کرد منتشر شد از جمله رساله‌ای به نام «یک کلمه» که ملکم خان منتشر ساخت و نوشت «بنیان اصول نظم فرنگستان یک کلمه است

و هر گونه ترقیات و خوبی‌ها که در آنجا دیده می‌شود نتیجه همان یک کلمه است... یک کلمه‌ای که جمیع انتظامات فرنگستان در آن مندرج است، کتاب قانون است.» (۱۳) رسالات دیگری نیز در طی سالیان بعد در همین زمینه نوشته شد که یکی هم رساله مدنیّه به قلم حضرت عبدالبهاء است که موضوع سخنرانی دیگری در همین مجمع می‌باشد.

سوی این رسالات، بیان نامه‌ها و شبنامه‌های گوناگونی گاه با لحن بسیار تند و انقلابی خطاب به شاه و وزرای او منتشر می‌شد و بین مردم دست به دست می‌گشت. ناصرالدین‌شاه چندین بار در دوران سلطنتش اصلاحاتی را از طریق انتصاب افراد صالح به صدارت و یا تشکیل مجلس شورای دولتی آغاز کرد ولی نه صمیمیت و اعتقادی به این کارها داشت و نه افرادی که به این کار بر می‌گزید اهلیت و جرأت اقدامی اساسی و نو داشتند. بدیهی است برای ایجاد اصلاحات، شاه می‌بایست تعادل بسیار ظریفی بین دو قدرت بانفوذ خارجی، قدرت علماء، سران عشایر، شاهزادگان و درباریان بانفوذ و غیره ایجاد کند تا مقام خود را از دست ندهد.

از اصلاحات دوران ناصرالدین شاه باید ایجاد دارالفنون (آنهم به همت میرزا تقی خان امیر کبیر که به هنگام افتتاح آن در تبعید کاشان بود)، و اعزام دانشجویان به فرنگ، چاپ و ترجمه برخی کتاب‌ها و یا منصوب نمودن چند وزیر و تشکیل شورای وزیران را نام برد. شورایی نیز به نام «مصلحت‌خانه» در سال ۱۸۵۹ با شرکت برخی شاهزادگان و وزراء و علماء و عده‌ای از اصناف تأسیس کرد و قرار بود شوراهای مشابهی نیز در ایالات دیگر تشکیل شود. ولی این شوراهای فقط وظیفه مشورت و دادن پیشنهاد به شاه را داشتند که آن پیشنهادات نیز گوش شنوایی نمی‌یافت. در واقع مثل همه کارها بی‌اساس و پایه بود و به زودی فراموش شد. (۱۴)

آخرین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه با بلا تکلیفی کشور، تشدید نفوذ دو دولت روس و انگلیس و ادامه وضع سابق گذشت. تقریباً همه امور را به دست امین السلطان سپرد و خود به شکار که ورزش مورد علاقه‌اش بود و توجه به زنان حرمسرایش

پرداخت. قرار بود در سال ۱۸۹۶ پنجاه سالگی سلطنت او با جشن‌های فراوان و مراسم پرشکوه دیگر همراه باشد. در آستانه شروع جشن‌ها برای زیارت به حرم حضرت عبدالعظیم رفت و به خاطر این واقعه فرمان داد که این بار حرم را قرق نکنند تا مردم نیز حضور داشته باشند. در همین زیارت به دست میرزا رضای کرمانی از پیروان سید جمال‌الدین اسدآبادی به قتل رسید.

در تاریخ ایران قتل پادشاهان و حکمرانان بی سابقه نیست ولی این نخستین بار بود که کسی از افراد عادی ملت، به نام قانون و آزادی پادشاه مستبدی را به قتل می‌رساند.

سلطنت مظفرالدین شاه و اعطای مشروطیت

به کوشش امین‌السلطان صدراعظم، ولیعهد مظفرالدین میرزا از تبریز به طهران آورده شد و در ماه مه ۱۸۹۶ به تخت سلطنت نشست. مظفرالدین شاه مردی ضعیف النفس و ناتوان بود. با آنکه هنگام رسیدن به سلطنت ۴۳ سال داشت با این همه مردی بود ضعیف و جبان به طوری که هنگام رعد و برق به زیرزمین قصرش پناه می‌برد. وی با خود از تبریز گروهی از اطرفیانش را که به گروه ترک‌ها مشهور شدند، همراه آورد که سال‌ها منتظر رسیدن ولیعهد به قدرت و اندوختن مال بودند و حال میدانی برای شرکتازی یافته بودند. در دوران او بی‌نظمی و هرج و مرج، و نیز رقابت‌های اطرفیانش برای احراز مقامات مهم هر روز بیشتر می‌شد. در بیشتر خاطرات و شرح وقایعی که به قلم رجال این دوره وجود دارد جملگی وصفی از شخصیت ناتوان مظفرالدین‌شاه می‌آید ولی شاید بهترینش در آن باشد که Sir Mortimer Durand وزیر مختار انگلیس در نامه‌ای یکسال پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه آورده است. می‌نویسد: «در محافل اینجا می‌گویند که شیر پیر ایران (ناصرالدین شاه) هنگام مرگ از خود یک ببر، یک روباه و یک خر باقی خواهد گذاشت. ظلّ السلطان ستمگر و حيله باز ببر است، نایب السلطنه کامران میرزا که شهرت به خصلت مار و در عین حال ترسو بودن دارد روباه است، و الاغ ولی عهد مظفرالدین است.» (۱۵) مظفرالدین شاه به ندرت می‌توانست تصمیمی

اساسی بگیرد و کمتر می‌توانست با اطرافیان خود گفتگوی جدی در امور کشوری داشته باشد، بلکه صحبت را بلافاصله به شکار و انواع تفنگ و نحوه تیراندازی می‌کشاند.

از اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه گروه‌هایی از مردم در انجمن‌های مخفی گرد هم می‌آمدند و دربارهٔ مفاسد اوضاع و لزوم اصلاحات، اهمیت آزادی و قانون، و اهمیت عدالت در جامعه با یکدیگر سخن می‌گفتند. اعضای این انجمن‌ها معمولاً از طبقه متوسط جامعه بودند و کوشش ایشان پراکندن افکار آزادی خواهی و اصلاح طلبی در جامعه بود. اگر ملأ و منبر برو بودند از روی منبر مردم را آگاهی می‌دادند و یا اگر با علماء سرشناس و دیگر افراد با نفوذ تماس داشتند، ایشان را به جرگه افکار خویش می‌خواندند. مقاومت در برابر تجاوزات خارجی‌ها و ایستادگی در مقابل ظلم حکومت نیز یکی از مباحث مهم بحث ایشان را تشکیل می‌داد. (۱۶) این انجمن‌ها پیشروی زمزمه‌های مشروطه‌خواهی شد و محلی برای تبادل نظریات و افکار نو و انقلابی گردید و به صورت‌های گوناگون تا پس از مشروطه نیز ادامه یافت.

در عین حال کشور دستخوش بی‌نظمی بود و هر زمان واقعه تازه‌ای رخ می‌داد، از جمله کشتار بهائیان بیگانه در زمان مظفرالدین شاه در سال ۱۹۰۳ که هم زمان در اصفهان، یزد و چندین شهر دیگر روی داد و دولت عملاً کاری برای مقابله با آن ننمود. (۱۷) ظلم و ستم پسران و بستگان شاه که هر یک حکومت محلی را داشتند مثل سالارالدوله پسر شاه، حاکم بجنورد و عربستان (خوزستان) و نوۀ او حکمران مشهد و برادرش حاکم کاشان همه روزه افزونی می‌گرفت و شکایات مردم به جایی نمی‌رسید. (۱۸)

با بالا گرفتن اعتراضات مردم جمعی از تجار، طلبه و روحانیون در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشستند (در پایان سال ۱۹۰۵ میلادی) که در میان ایشان دو رهبر مذهبی آیت الله طباطبائی و آیت الله بهبهانی هم دیده می‌شدند. اینان خواستار تأسیس عدالتخانه که همان محاکم مستقل قضایی باشد بودند. این بست یکماه به طول انجامید. شاه با خواسته‌های ایشان موافقت کرد و بست نشینان به طهران بازگشتند. (۱۲) ژانویه

۱۹۰۶). اما اطرافیان شاه مانع تشکیل عدالتخانه شدند.

در واقعه دیگری، به خاطر دستگیری یک واعظ مخالف دولت و تلاش مردم برای نجات او که منجر به خونریزی شد، علمای ناراضی و پیروانشان به قم مهاجرت کردند (اواخر ژوئن ۱۹۰۶) و گروهی دیگر به سفارت انگلیس پناه بردند. عده پناهندگان به قم ۲۰۰۰ و تعداد کسانی که در سفارت انگلیس بست نشستند به ۱۲۰۰۰ نفر رسید. این بار مردم خواستار مشروطیت بودند. در ۵ اوت ۱۹۰۶ (۱۴ مرداد ۱۲۸۵) شاه تقاضای مردم را پذیرفت و قانون مشروطیت در دسامبر ۱۹۰۶ به امضاء او و ولیعهدش محمدعلی میرزا رسید. مظفرالدین شاه پنج روز بعد از امضاء فرمان مشروطیت یعنی در ژانویه ۱۹۰۷ فوت کرد و محمد علی میرزا به جای او به سلطنت رسید.

امضاء فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس با التهابات و تنشهای فراوان همراه بود. حتی بر سر اینکه نام مجلس «مجلس شورای ملی» باشد و یا «مجلس شورای اسلامی» کار به مشاجره صدراعظم با نمایندگان کشید تا سرانجام دولت تسلیم گردید و مجلس مشروطه، مجلس شورای ملی نام گرفت.

مشروطیت دینی یا غیر دینی

در اینجا اشاره به یک نکته اساسی در برداشت روشنفکران از مشروطیت ضروری است. پیش از دادن مشروطیت و تشکیل مجلس اول تلاش روشنفکران ایران - حتی اگر به مذهب اعتقاد نداشتند - و ملأهای روشنفکر و ملأهای محافظه کار قشری جملگی بر این بود که ثابت کنند مشروطیت با دین اسلام سازگار است و حتی تا آنجا پیش رفتند که برخی گفتند غربی‌ها هم قانون و مشروطه را از قرآن و قوانین اسلام برگرفته‌اند و با استقرار مشروطیت نه تنها هیچ چیز دست نخواهد خورد بلکه قوانین اسلام بهتر اجرا خواهد گردید. این استدلال قدرت دین و دولت همه را در دست علمای زمان قرار می‌داد.

میرزا یوسف خان مستشارالدوله در جزوه خود بنام "یک کلمه" درباره مواد اصلی اعلامیه حقوق بشر مندرج در مقدمه قانون اساسی فرانسه چنین نوشت: «چندی اوقات

خود را به تحقیق اصول قوانین فرانسه صرف کرده، بعد از تدقیق و تعمق، همه آنها را به مصداق "لارطب و لایابس الافی کتاب مبین" با قرآن مجید مطابق یافتیم. زهی شرع مبین که بعد از تجربه‌های هزار و دویست و هشتاد سال بیهوده نگشته...» (۱۹)

میرزا ملکم خان که در برخی آثار تحقیقی دوره حاضر از پیشروان فکر ترقی در ایران بشمار می‌آید، در روزنامه قانون که در انگلستان چاپ می‌شد به طور مستمر بر این مطلب پافشاری می‌کرد «برای اجرای این مقصود پاک [حکومت مشروطه] اصلاً لازم نمی‌دانیم رجوع به ممالک خارجه نماییم. ما انوار شرع اسلام را برای آسایش و ترقی این ملل کاملاً کافی می‌دانیم... در طرح تنظیم ایران هیچ تدبیری قبول نداریم مگر اجرای آن قوانین مقدّس که دین ما از برای زندگی و سعادت ما مقرر و واجب ساخته است.» (۲۰) ملکم تا آنجا پیش رفت که «صریحاً مدافع دولت شرعی به ریاست میرزای شیرازی و علمای دین شد.» (۲۱) میرزا آقا خان کرمانی روشنفکر دیگری که زمانی ازلی و داماد ازل بود و در پایان ضدّ دین و مذهب شد و تمام عمر خود را صرف مبارزه با سلطنت قاجاریه و شخص ناصرالدین شاه کرد، (۲۲) تحت تأثیر اندیشه‌های سید جمال الدین اسدآبادی و با دوستی با او کوشش در ترویج فکر «اتحاد اسلام» کرد و حتی نوشت «جمیع هوشمندان و مطلعین بر حقایق تاریخیّه در اروپا مقرر و معترفند که قوانین سیاسیّه و مدنیّه و تاریخیّه آنها مقتبس از اسلام است.» (۲۳) روحانیان نیز چه روشنفکر و چه محافظه کار در رساله‌هایی مشروطیت را جزء به جزء با دین اسلام منطبق می‌دانستند از جمله آیت الله نائینی، و جمعی دیگر.

پس از تشکیل مجلس اول صف بندی بین دو گروه یعنی روشنفکرانی که واقعاً جدایی دین و سیاست را می‌خواستند و گروه دیگری شامل علماء و روحانیون حتی آیت الله بهبهانی که خواستار قدرت بیشتری برای علمای دین بودند، بالا گرفت. قوانینی که مجلس می‌گذراند عملاً حوزه اختیارات علماء و حکام مستبد خودکامه را محدود می‌کرد و امور کشور را دست قانون می‌سپرد. لذا این شیوه نو با طرز فکر سنتی روحانیون که حرفشان را مافوق قانون و حتی شاه می‌دانستند در توافق نبود.

در زمینه تصویب متمم قانون اساسی شیخ فضل الله نوری لایحه‌ای نوشت و اعلام کرد «باید در هیچ عصری از اعصار مواد احکامیه آن [مجلس] مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام علیه الصلوات و السلام نداشته باشد... لذا مقرّر است که در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقها و متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند، اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیّه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد...» (۲۴)

اعتراض نمایندگان تبریز و جمعی دیگر مانع شد که پیشنهاد نوری تصویب شود بلکه قرار شد مجلس خود گروهی پنج نفره از مجتهدین برای صحّه گذاردن بر قوانین انتخاب نماید. البته این امر هرگز در زمان مشروطیت و در دوره پهلوی انجام نگرفت اما پیشنهاد نوری همان است که امروز در حکومت اسلامی ایران شورای نگهبان قانون اساسی نام دارد و تمامی قوانین تصویب شده از مجلس شورای اسلامی را زیر ذره‌بین می‌گذارد تا ذره‌ای از اصول اسلامی تجاوز ننماید.

جمعی از روحانیان حتی سرشماری و قیمت گذاردن روی کالاها و این که عموم ملت در مقابل قانون یکسان هستند و اموری از این گونه را نیز مخالفت قرآن و احکام اسلام می‌دانستند تا چه رسد به باز کردن مدارس و ایجاد عدلیه یا دادگستری و امثال آن.

شاه جدید محمد علی شاه نیز در ظاهر به بهانه طرفداری از شرع زیر بار مشروطیت نمی‌رفت و روابطش با مجلس دچار تنش و تشنج بود. امین السلطان را که مدتی صدراعظم بود، دوباره از اروپا احضار کرد و صدارت عظمی را به او داد. وی کوشش کرد با کمک وکلای میانه‌رو موافقت مجلس را برای اخذ وام از روسیه و سر و سامان دادن به امور کشور بگیرد ولی موفق نشد زیرا وکلا وام جدید را راه دیگری برای تشدید نفوذ روسها در ایران می‌دانستند. امین السلطان در شب ۲۲ رجب ۱۳۲۵ (۱۹۰۷) هنگام خروج از مجلس ظاهراً بدست یکی از فداییان مشروطیت ترور شد.

مخالفت گروه‌های مجلس به حدّی شدید شد که گروهی به رهبری نوری در تابستان ۱۹۰۷ در حضرت عبدالعظیم بست نشستند و با اعلامیه‌هایی نظرگاه‌های خود را بیان داشتند. در این لوایح وی یکی از دلایل مخالفت خود را با مجلس، نفوذ بایبان در نهضت مشروطه نامید و عدم رضایت خود را از اینکه بر اساس قوانین جدید مسلمان و غیرمسلمان در مقابل قانون یکسان باشند ابراز داشت. از جمله نوشت: «.. و عمده این بازی مشروطه از فرقه جدید ضالّه مضلّه است که به عنوان آزادی موهومه، دین محکم اسلام را می‌خواهند پایمال کنند.» (۲۵)

البته نباید تصوّر رود که همه نمایندگان مجلس یا طرفداران مشروطه از مشروطیت و حکومت پارلمانی برداشت یکسانی داشتند. در طرفداری بهبهانی از مشروطیت و نوری از حکومت محمد علی شاه رقابت و دشمنی شخصی آنان بی‌تأثیر نبود. حتی شخصیتی مثل بهبهانی که جزء رهبران مشروطیت به شمار می‌آمد فرسنگ‌ها از مفهوم مشروطه به دور بود. برای نشان دادن اینکه او چقدر هنوز در حال و هوای سابق زندگی می‌کرد ذکر واقعه‌ای در رابطه با دولت عثمانی ضروری است. قدرت روحانیون در پیشبرد نظریات خود با تکیه بر فتواهای ضد و نقیضی که صادر می‌کردند، زمینه خوبی برای ایشان جهت دریافت رشوه‌های کلان آماده می‌کرد، حتی اگر در حدّ به خطر انداختن مصالح کشور بود. از جمله رشوه‌هایی بود که در اواخر دوره مظفرالدین شاه از سفارت عثمانی دریافت نمودند و فتوایی صادر نمودند که بر آن مبنا دست و بال ایران در حمله احتمالی عثمانی به خاک ایران به خاطر اختلافات مرزی دو‌یست ساله بسته می‌شد. (۲۶) در رأس این گروه آیت الله بهبهانی که از سرجنابان مجلس بود قرار داشت. این امر خشم همه را برانگیخت به طوری که «حتی اتابک اعظم (عین الدوله) او را خیانتکار به دولت و ملت نامید.» (۲۷) با پا در میانی برخی از رجال مشروطه، بهبهانی به سفارت عثمانی رفت و فتوای خود را پس گرفت. احتشام السلطنه که آن زمان رئیس مجلس بود در خاطرات خود می‌نویسد: «بالجمله آقایان فرستادند فتوا را پس گرفتند ولی آن را دست ما ندادند زیرا سند غریبی در رسوایی خودشان بود. البته نمی‌توان باور

کرد که حضرات این فتوا را جز با دریافت مبلغ معتناهی صادر کرده باشند.» (۲۸)

دورانی پرتلاطم و پراشوب

در دوران مشروطه اول انتشار روزنامه‌ها در سراسر ایران رواج گرفت به طوری که در سال ۱۹۰۷ (۱۳۲۵) قریب ۹۰ روزنامه که جملگی شور آزادی و مبارزه با استبداد را در مردم می‌دمیدند منتشر می‌شد اما لحن اینها یکسان نبود و اغلب این مطالب با فحاشی و هتک حرمت و بی‌آبرویی همراه بود. گویی مشروطه را با هرج و مرج و بی‌بند و باری اشتباه کرده بودند.

در داخل مجلس چند دستگی و اختلاف آغاز شد. طرح هر قانونی با تشنج و غوغا همراه بود. برخی از نمایندگان خواهان محدود ساختن اختیارات شاه و برخی دیگر خواهان عزل او بودند. نمایندگان طرفدار دربار نیز با این هر دو گروه مخالفت می‌کردند. اختلاف‌ها و دسته‌بندی‌ها تشکیل دولت‌ها را مشکل می‌ساخت و کشور تقریباً بلا تکلیف بود. در سراسر کشور انجمن‌های گوناگون با اسم‌های مختلف تشکیل گردید که اغلب مخفی بودند و گاه با ترور و کشتار مخالفان خود به اغتشاش موجود دامن می‌زدند. آنطور که هما کاتوزیان نگاشته «تنها آرمان مشترک آنها در این بود که قوه مقننه سلطه و برتری بر سایر قوا دارد.» (۲۹) عبدالرحیم طالبوف از پیشروان فکر مشروطیت در این زمان نامه‌ای به میرزا علی اکبر دهخدا نوشته که معرف وضع پرهرج و مرج این دوره است. «او نمایندگی مجلس اول را نپذیرفت زیرا احساس می‌کرد آنچه اتفاق می‌افتد با آرزوهای او و چند روشنفکر دل آگاه دیگر فرق دارد.» (۳۰) در این نامه از جمله می‌نویسد: «... عجیب است که در ایران بر سر آزادی عقاید جنگ می‌کنند ولی هیچکس به عقیده دیگری واقعی نمی‌گذارد سهل است اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید متهم «واجب القتل»، اعیان پرست، خودپسند نمی‌دانم چه و چه نامیده می‌شود و این نام را کسی می‌دهد که در هفت آسیا یک مثقال آرد ندارد. یعنی نه روح دارد، نه علم نه تجربه فقط ششلول دارد... طهران کدام جانور است که در یک شب صد و بیست

انجمن زایید؟... کدام دیوانه در دنیا بی‌بنا عمارت می‌سازد؟ کدام دیوانه‌ای بی‌تهیه مصالح بنا را دعوت به کار می‌نماید؟ کدام مجنون تغییر رژیم ایران را خلق الساعه حساب می‌کند؟ آیا هیچ پیغمبری می‌توانست این کشور را به سرعت پیشرفته کند که حالا حسین بزاز یا محسن خیاط یا فلان آدم می‌خواهد این کار را بکند... ایرانی تاکنون اسیر یک گاو دو شاخه استبداد بود اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود به گاو هزار شاخه رجاله دچار گردد.» (۳۱)

محمد علی شاه حاضر نبود به هیچ رو با مجلسیان کنار آید. آزادیخواهان نیز از سوی دیگر حاضر به هیچ مصالحه‌ای نبودند. زمزمه‌های تغییر سلطنت و یا تغییر رژیم به جمهوریت بالا می‌گرفت. در این زمان ظلّ السلطان حاکم اصفهان برادر خونخوار و حریص شاه به فکر شاه شدن افتاد و با باز کردن سر کیسه شروع به زمینه‌چینی کرد. ذکر واقعه‌ای در این زمینه از آنجا که به تاریخ امر و چند تا از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ارتباط پیدا می‌کند بی‌مورد نیست. مجتهد بزرگ بهبهانی وکیل طهران موقعیت را برای دریافت پول کلانی از ظلّ السلطان آماده دید و می‌خواست با گرفتن ۱۵۰ هزار تومان از ظلّ السلطان او را به سلطنت برساند. دلایل این معامله یحیی دولت‌آبادی وکیل طهران بود. رسوایی این کار آنقدر بالا گرفت که دولت‌آبادی به قول خودش برای آنکه «حقایق احوال بهتر آشکار گردد.» به این موضوع اشاره می‌نماید:

«یک روز پیش از مصالحه (بین شاه و مجلس) و تشکیل دولت جدید سید [بهبهانی] از نگارنده تقاضا می‌کند با ظلّ السلطان ملاقات کرده به او بگویم یکصد و پنجاه هزار تومان بدهد تا او اسباب خلع محمد علی میرزا و نصب وی را به سلطنت فراهم آورد. نگارنده با اینکه از توسط در اینگونه قضایا که محرک آنها حس طمعکاری اشخاص است اجتناب دارم ناچار با ظلّ السلطان صحبت داشته، او می‌گوید کار را انجام بدهد تا مبلغ را به او بپردازم. نگارنده هنوز این جواب را به سید (بهبهانی) نرسانیده است که نظام السلطنه و وزرای او برای معرفی به مجلس حاضر می‌شوند. وضع مجلس این است: وکلا روی زمین در هم نشسته و وزراء در صفا که هیئت

رئیس نشسته به حالت انتظار قرار گرفته‌اند. روحانیون که آقا سید عبدالله [بهبهانی] در رأس آنها است یک طرف مجلس جلوس نموده، تماشاچیان بیش از گنجایش فضا روی زانو و دوش یکدیگر قرار گرفته، مجاهدین با تفنگ در اطراف مجلس ایستاده، رئیس مجلس از آقا سید عبدالله [بهبهانی] و آقا سید محمد [طباطبائی] استجازه می‌کند که معرفی وزراء شروع شود، ولی آقا سید عبدالله گوش نداده نگارنده را می‌طلبد و مقصودش این است که ببیند اگر ظل السلطان پذیرفته است مبلغ را بدهد در کار معرفی وزراء اخلال کند و مجلس را برهم بزند و در صدد فراهم آوردن اسباب خلع شاه و نصب ظل - السلطان برآید، والا اجازه بدهد وزراء معرفی گردند. پی در پی مرا می‌خواهد. به زحمت خود را به او رسانیده حاضرین همه حیرت می‌کنند چه مطلب فوری است که در این وقت باید محرمانه با من صحبت بدارد. چون به نجوی می‌پردازم دو نفر از روحانیان منافق آهسته به یکدیگر می‌گویند مگر این شخص می‌گذارد میان شاه و ملت اصلاح شود. نگارنده می‌شنود و نمی‌تواند حقیقت حال را آشکار کرده بگوید آنکه نمی‌خواهد بگذارد من نیستم. بهر حال سید به محض شنیدن جواب یأس آمیز ظل السلطان سربلند کرده به رئیس مجلس می‌گوید بسیار خوب آقایان وزراء معرفی گردند. وزراء معرفی می‌شوند و دولت مشروطه باز تشکیل می‌شود و به ظاهر میان شاه و ملت اصلاح می‌گردد.» (۳۲) دولت آبادی نمی‌نویسد چه امری او را «ناچار» به مذاکره با ظل السلطان کرد. نجوای دو نماینده نیز نشان می‌دهد که وی دشمنی سخت با محمد علی شاه داشته و واسطه شدنش به ظل السلطان دلیل روابط خوب او با نامبرده بوده است. در الواح مربوط به این دوره حضرت عبدالبهاء به توطئه یحیائی‌ها (ازلی‌ها) برای رساندن ظل السلطان به سلطنت اشاره می‌کنند، شخص ستمکاری که دستش به خون بهائیان آلوده بود.

با آنکه دولت آشتی تشکیل شده بود مع هذا تندروها و افراطیون از هیچ توهینی به شاه خودداری نمی‌کردند. «با سرسختی به شاه و خانواده‌اش ناسزا و حرفهای رکیک می‌گفتند تا به حدی که مادر او را که دختر امیرنظام (امیرکبیر) بود به بی‌عفتی و نانجیبی

متهم نمودند، و در این میان عوام نیز همان حرفها را با هیاهو و جنجال کامل تکرار می‌کردند. کسروی به نمونه‌ای از حرفهای رکیکی که علیه شاه در روزنامه مساوات نوشته شده اشاره می‌کند و می‌نویسد "وقتی محمد علی شاه از روزنامه به عدلیه شکایت کرد سید محمد رضا شیرازی صاحب امتیاز و نویسنده از رفتن به دادگاه خودداری کرد و در عوض شماره مخصوصی را به مسخره و بدنویسی از دادگاه اختصاص داد." کسروی که خود از طرفداران مشروطه بود به قدری از این عمل می‌آشوبد که می‌نویسد: "در میان آزادیخواهان اگر کسی مستحق قتل بود در درجه اول همین آدم بود." (۳۳) با ادامه این وضع و اینکه جز خلع محمدعلیشاه به امر دیگری راضی نمی‌شد، شاه چاره را در جنگ با مجلس و سرکوب مشروطه خواهان دید. به فرمان او کلنل لیاخوف روسی در ژوئن ۱۹۰۸ مجلس را به توپ بست. عده‌ای از نمایندگان کشته و بقیه متواری شدند. جمعی از سران مشروطیت از جمله جهانگیر خان شیرازی، ملک المتکلمین دستگیر و اعدام گردیدند. دو رهبر روحانی آقایان بهبهانی و طباطبائی نیز جزء دستگیرشدگان بودند. سید جمال الدین اصفهانی نیز در همدان دستگیر و اعدام گردید.

احتشام السلطنه رئیس مجلس شورای ملی «در خاطراتش به جان محمدعلیشاه دعا می‌کند که اگر او مجلس را به توپ نبسته بود و در نتیجه، قیام مردم را برای حفظ مشروطیت بر می‌انگیخت، مشروطه خواهان با خودسری‌ها و مداخلات بی‌مورد و بیجایشان، مردم ما را علیه مشروطه بسیج می‌کردند و حاصل آنهمه تلاش را به آسانی به باد می‌دادند.» (۳۴) وی اضافه می‌کند «کار مجلس و فساد و سیاهکاری‌های جمع سرشناس و کلاء و تندروی‌های بی‌مورد و موقع جمعی دیگر از ایشان و اعمال بی‌رویه و ناسالم انجمن‌ها و مندرجات جراید به جانی رسیده بود که اگر محمدعلیشاه مرتکب آن خطای توأم با خریّت (توپ بستن مجلس) نشده بود، دیری نمی‌گذشت که طبقات مختلف مردم و بازاریان و کسبه و پیشه‌وران بر ضد مجلس قیام می‌کردند و آن بساط را برمی‌چیدند.» (۳۵) همین نظر را مجدالاسلام کرمانی از مشروطه خواهان این دوره که خود صاحب روزنامه‌ای بود بیان می‌کند. می‌نویسد: «حالا از روی انصاف می‌گوییم اگر

آنهمه فحش که به شاه دادند و نوشتند به بنده و غیره داده بودند و زورش می‌رسید فوراً مجلس را به توپ می‌بست و آحاد اعضای آن را از دم شمشیر می‌گذرانید. باز خیلی باید از این شاه تشکر کرد که بعد از غلبه چندان بر مردم سخت‌گیری نکرد.» (۳۶)

به این ترتیب دورانی که مشروطهٔ اوّل نام گرفت پایان یافت و دورانی شروع شد که بعدها استبداد صغیر نامیده شد. در این دوران، شاه جمعی را به زندان انداخت و برخی از آزادیخواهان را اعدام کرد و مملکت را دچار خفقان سیاسی نمود.

مخالفت با بستن مجلس و اقدامات محمدعلیشاه از شهرستانها آغاز گردید. در تبریز ستارخان و باقرخان که لقب سردار ملی و سالار ملی گرفتند، قوایی ترتیب داده قشون دولتی را شکست دادند. در گیلان و رشت نیز مردم به مخالفت برخاستند. آزادیخواهان در این مبارزه از کمکهای حزب سوسیال دموکراتهای قفقاز بهره‌مند بودند زیرا آن حزب برای ضعیف کردن دولت روسیهٔ تزاری با انقلابیون ایران و عثمانی همکاری می‌کرد و افراد آن با اسلحه و تعلیمات لازم آزادیخواهان ایران را یاری می‌دادند. در این موقع سران ایل بختیاری نیز به میدان آمدند و سردار اسعد در رأس قوایی خود را به طهران رساند. در تظاهرات مردم چیزی جز شعار خلع محمد علی شاه و ایجاد جمهوری شنیده نمی‌شد. در نتیجه محمد علی شاه در سال ۱۹۰۹ توسط مجلس شورای ملی از سلطنت خلع گردید و چون تحت حمایت روسیه بود به آن کشور فرستاده شد. پسرش احمد شاه هنوز به سنّ قانونی نرسیده بود لذا نایب السلطنه‌ای برای او انتخاب گردید.

دوران دوازده سالهٔ ۱۹۰۹ تا ۱۹۲۱ که سال صعود حضرت عبدالبهاء و کودتای رضا شاه است یکی از پرهرج و مرج‌ترین، آشفته‌ترین و بحرانی‌ترین دوران تاریخ معاصر ایران به شمار می‌آید. از نظر سیاسی هر روز احزاب جدیدی چون قارچ از زمین می‌روئیدند و روزنامه‌های جدیدی منتشر می‌گشتند که به مقتضای وقت تغییر مرام و رنگ می‌دادند و از آزادی و مشروطه چیز دیگری جز بی‌بند و باری و عدم پای‌بندی به هیچ حدودی نمی‌شناختند. و در این میان دو حزب مهم به نام‌های دموکرات و اعتدالیون تشکیل شد. حزب دموکرات خواهان جدایی کامل دین از سیاست و تقسیم

املاک بین رعایا بود و برنامه‌های آتشین و انقلابی داشت. رهبران آن عبارت بودند از دو طلبه انقلابی تقی زاده و سید محمد رضا مساوات و نیز سلیمان میرزا از سلسله قاجاریه. حزب اعتدالیون همانطور که از نامش پیداست از سیاست آرامتری پیروی می‌کرد و اصلاحات گام به گام را خواهان بود. رهبران آن علی اکبردهخدا، سید محمد صادق طباطبائی، یحیی دولت آبادی و برخی از همفکران بابی - ازلی او بودند. این دو حزب نیز در مجلس و در جراید به یکدیگر می‌تاختند. شلوغی و بی‌نظمی پایتخت قابل مقایسه با هرج و مرج و خان‌خانی استان‌ها و شهرهای دیگر نبود. تمام ایلات و قبایل سر طغیان برافراشته به چپاول و غارت شهرها و دهات مشغول بودند و از دادن مالیات سر باز می‌زدند. ترکمن‌ها در راه خراسان کاروان‌ها را غارت می‌کردند و زنان و مردان را اسیر گرفته در بازارهای برده فروشی بخارا و سمرقند به فروش می‌رساندند. ظلم حکام و به مزایده گذاردن مشاغل و مناصب و چپاول رعایا که از قبل نیز ادامه داشت صد چندان شد. ترورهای گوناگون باب روز شد از جمله ترور سید عبدالله بهبهانی از رهبران مشروطه در خانه خودش به دست چهار نقابدار. در مارس ۱۹۱۰ دولتی به ریاست سپهسالار تنکابنی تشکیل شد ولی بیش از ۵ ماه دوام نیاورد. بین قوای ستارخان و باقرخان که حاضر نبودند سلاحهای خود را به زمین بگذارند از یک سو و نیروهای یفرم خان از قهرمانان دیگر مشروطیت که بختیاری‌ها از او پشتیبانی می‌کردند، جنگ درگرفت و عده‌ای کشته و زخمی شدند. در دیگر نقاط کشور نیز آشوب و بی‌نظمی بالا گرفت. در بهار ۱۹۱۲ محمدعلیشاه و برادرش شعاع السلطنه از روسیه به ایران حمله کردند ولی شکست خورده متواری گشتند. کشمکش بین روس‌ها و مجلس که حکم به مصادره املاک برادران شاه داده بود منجر به اشغال مناطق شمالی ایران توسط روسیه گردید.

در سال ۱۹۰۷ قراردادی بین روسیه و انگلستان بسته شد که شمال و جنوب ایران را منطقه نفوذ رسمی آن دو دولت می‌کرد و فقط بخش میانی ایران در اختیار دولت ایران باقی می‌ماند. این قرارداد خوشبختانه هرگز به مرحله عمل درنیامد ولی رقابت سنتی بین

دو قدرت استعماری را که گاه ایران از آن سود می‌جست از بین برد و ایران به کلی در مقابل آن دو دولت بی‌دفاع ماند. در ژوئیه ۱۹۱۴ / تیر ۱۲۹۳ احمد شاه به سن قانونی رسید و رسماً بر تخت پادشاهی نشست. در اوت همان سال جنگ اول جهانی در اروپا آغاز گردید. در ایران دولتها دوام نمی‌یافتند و وقتشان به مذاکره با روس و انگلیس و یا درگیری‌های دیگر می‌گذشت. بین سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ بیست دولت بر سر کار آمد که به طور متوسط هر یک پنج ماه حکومت کردند. ارتش و ژاندارمری تقریباً متلاشی شده بود، و تنها نیروی منظم کشور قوای بریگاد قزاق بود که ابتدا روسها مخارج آن را می‌دادند و بعدها به طور مستقیم زیر نظر شاه و انگلیس‌ها اداره می‌شد. انگلیس‌ها نیز برای ایجاد نظم در جنوب ایران سازمانی نظامی به نام «پلیس جنوب» تشکیل دادند. احمد شاه پادشاهی بود مالدوست و عاشق رفتن به فرنگ، ظاهراً از سلطنت منزجر بود و به اندک امکائی قصد رفتن فرانسه و قمار در کازینوهای اروپا را می‌کرد، که البته مخارج آن بر عهده ملت بود.

سربرآوردن هویتی جدید

هرج و مرج و احساس حقارتی که از مشاهده اوضاع ایران گریبانگیر مردم شده بود موجب بروز حس شدید میهن پرستی و توجه به افتخارات باستانی ایران شد. ایرانیان تحصیلکرده و آگاه مایوس از سیاستمداران فاسد و نالایق خود و سرخورده از دخالت دو دولت روس و انگلیس و شرمسار از آنچه بر ایران می‌رود بیش از پیش به یادآوری افتخارات گذشته پرداختند. بار دیگر فردوسی و شاهنامه و افتخار به دوره پرشکوه ساسانیان در اشعار و مقالات و رسالات مطرح شد. در اهمیت شاهنامه در قرن نوزده همین بس که گفته شود که این کتاب بیش از بیست بار در ایران و هند به طبع رسید. نام‌های قهرمانان قدیمی و ملی ایران جای نام‌های عربی را گرفت و حتی میان شاهزادگان قاجار اسم‌هایی مثل فرهاد، فریدون، اردشیر، بهمن و کیکاوس و غیره عادی شد. در همین دوران شاهنامه خوانی در قهوه‌خانه‌ها جای خواندن کتاب‌هایی مثل رموز

حمزه، حسین کرد شبستری و اسکندرنامه را گرفت. (۳۷) روشنفکرانی حتی تا به آنجا پیش رفتند که علل بدبختی ایران را در آمدن اسلام به این کشور دانستند. به هر حال ایران تا حدّ فراوانی از اسلام و اسلامیت عربی برید و کوشش در یافتن هویت ملی، جایگزین بی خبری از گذشته شد. زبان فارسی در این دوران تحوّل بیشتری یافت و نهضتی برای پیراستن آن از لغات عربی آغاز شد. برخی لغات پایه‌ای مفاهیم تازه‌ای یافت: انقلاب که معنای آشوب و شلوغی از سوی مردم داشت، معنای قیام ملت در مقابل ظلم برای احقاق حقّ خود گرفت. سیاست که به معنای مجازات و حتی کشتن شخص خطاکار توسط حاکم بود اینک معنای حقّ ملت در شرکت در سرنوشت خودی یافت، وطن که قبلاً به معنای زادگاه هرکس بود اینک مفهوم تمامی سرزمین ایران را پیدا کرد و اصطلاح مام وطن، با زبان مادری دو مفهوم اساسی برای افتخار به وطن و کشور شد. ملت که به معنای جامعه اسلامی بود (ملت شیعه) از مفهوم اسلامی خود جدا شد و معنای ساکنان سرزمین ایران را پیدا کرد. (۳۸) در همین زمان شعرائی مانند فرّخی یزدی - عشقی - عارف قزوینی به سرودن ترانه‌ها و اشعار میهنی پرداختند که محتوای آن شکایت از ظلم و ستم و ستایش آزادی و مشروطیت بود.

پایان سلطنت قاجاریّه و کودتای ۱۹۲۱

وقایع سیاسی این دوره یعنی از زمان سلطنت احمدشاه تا کودتای رضاخان در سال ۱۹۲۱ بسیار پیچیده و اوضاع کشور پرحادثه است. دولت‌ها که اینک خود را در مقابل مجلس و شاه مسئول می‌دانستند، یکی پس از دیگری تشکیل می‌شدند بدون آنکه کاری از پیش ببرند. انقلاب کبیر روسیه در سال ۱۹۰۷ ایران را در مقابل دو دولت روسیه و انگلیس در وضع جدیدی قرار داد. پس از این انقلاب دولت روسیه شوروی قرارداد ۱۹۰۷ را که موجب تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین روسیه و انگلیس می‌شد یکجانبه لغو کرد. در عین حال خواستار عقد قرارداد جدیدی با ایران شد که بتواند مرزهای خود را از حمله از سوی ایران و یا لشکری خارجی که از ایران بیاید مصون بدارد.

دولت انگلیس یکی به خاطر امتیاز نفت ایران و دیگر همسایگی آن با هندوستان و اینک همسایگی آن با کشوری کمونیست و نیز منافع اقتصادی ستی، توجه مخصوصی به وضع ایران داشت.

لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس که مدتی نیز در ایران اقامت داشت، طرح قرارداد دیگری را ریخت که به نام قرارداد ۱۹۱۸ موسوم است. این قرارداد اگر چه امتیازاتی به ایران می داد ولی موادی داشت که در نظر ایرانیان نوعی قرارداد ۱۹۰۷ در لباس تازه محسوب می گردید. بین لرد کرزن در وزارت امور خارجه انگلیس و سفارت انگلیس در ایران و مقامات سیاسی دولت هند (که البته آنها هم انگلیسی بودند) بر سر سرنوشت ایران اختلاف نظر بود. قرارداد چندین بار مورد تجدید نظر قرار گرفت و دولت انگلیس رشوه های کلان به سه تن از رجال بانفوذ کشور (فیروز - فرمانفرما - وثوق الدوله) برای تصویب آن و گذراندنش از مجلس داد ولی باز کار از پیش نرفت.

(۳۹)

در اسفند ۱۹۲۱ کودتایی با کمک چند تن از افسران شاخه نظامی دولت انگلیس در ایران، و ظاهراً بدون اطلاع سفارت آن کشور، در ایران رخ داد. تصمیم بر آن بود که سربازان تعلیم دیده بریگاد قزوین به طهران رفته و ضمن تصرف شهر و توقیف رجال، سید ضیاء الدین طباطبائی را نخست وزیر کشور معرفی کنند و وی با قدرت و برندگی به اوضاع درهم کشور سر و سامان بدهد. چون فرمانده قزاقان به این کار حاضر نشد لذا افسر گمنامی به نام رضاخان را که رشادت و بی باکیش بارها مورد تحسین افسران انگلیسی قرار گرفته بود برای این کار برگزیدند. علیرغم تلاشهای احمدشاه که از حرکت این قشون ۲۰۰۰ نفری به طهران وحشت کرده بود، این نیرو وارد شهر شد و تقریباً بدون مشکلی نقاط مهم را تصرف کرد. به فرمان سید ضیاء تعداد زیادی افراد عالیرتبه از جمله وزراء و نخست وزیران سابق و وکلای مجلس بازداشت شدند و اموال برخی از ایشان مصادره گردید. صعود حضرت عبدالبهاء چند ماه قبل از این تاریخ رخ داده بود، و افسوس که یادداشت و خاطره ای از احبب آن دوره نداریم که نشان دهد

وضع جامعهٔ بهائی ساکن ایران در آن زمان چه بود.

بقیهٔ ماجرا معلوم است. رضاخان به تدریج قوّت گرفت، ابتدا مقام وزارت جنگ و لقب سردار سپه برای خود برگزید، سپس سیّد ضیاء را از ایران تبعید نمود و خود نخست وزیر شد. اصلاحاتی که در مدّت کوتاه وزیر جنگی و نخست وزیری خود نمود برای او محبوبیت زیادی فراهم آورد. عشایر سرکوب شدند، جنبش میرزا کوچک خان جنگلی در شمال که زمانی خطر بزرگی برای فتح پایتخت و تغییر حکومت بود از بین رفت، سیستم اداری با اصلاحات گوناگون بهبود یافت، و خزانهٔ دولت برای نخستین بار توانست هزینهٔ مخارج کشور را بپردازد. رضاشاه تا پنج سال احمدشاه و سلسلهٔ قاجار را تحمّل کرد و سپس با ایجاد زمینه‌هایی که شرحش از موضوع این مقاله خارج است خود به تخت سلطنت نشست و سلسلهٔ پهلوی را تأسیس نمود (۱۹۲۵).

جامعهٔ بهائی ایران در دوران انقلاب مشروطیت

«جنبش مشروطیت از خلال الواح حضرت عبدالبهاء» موضوع سخنرانی خانم مینا یزدانی در یکی از جلسات ادب و هنر در لندگ بود که به شایستگی و اتقان آن را بیان داشتند. (۴۰) ولی برای آنکه رشته‌ای از قضایا بدست داده باشم به طور اجمال به بررسی رهنمودهای حضرت عبدالبهاء به جامعهٔ بهائی در برابر اوضاع ایران در این دوره می‌پردازم.

بر اساس نوشتهٔ حاج محمد علاقبنده، تنها بهائی که تاریخ مشروطیت را نگاشته، در طول یکسال در جنبش مشروطیت ایران حضرت عبدالبهاء بین ۱۹۰ تا ۲۰۰ لوح صادر فرموده‌اند. متأسفانه اکنون فقط به اندکی از آنها دسترسی هست و آنچه تا بحال در تحقیقات در مورد مشروطه مورد استفاده قرار گرفته بر اساس متون همین الواح معدود بوده است.

باید در نظر داشت که در آن زمان جامعهٔ بهائی از قوّت و شوکت بسیار بهره‌مند بود و افراد زیادی از هر طبقه به امر می‌پیوستند. روشنفکران ایران در تعالیم بهائی آنچه

لازمه ترقی و پیشرفت ایران بود، می‌یافتند و کم نبود تعداد افرادی از طبقه حاکمه که یا رسماً بهائی بودند و یا به امر دلبستگی نشان می‌دادند.

نهضت مشروطیت و ترکیب مخالفان و موافقان آن، جامعه بهائی را در وضع بسیار پیچیده‌ای قرار می‌داد. این حقیقت که از ابتدای نهضت مشروطیت برخی از بابیان چون سید جمال الدین واعظ، پدر محمد علی جمال زاده نویسنده معروف، و یا ملک المتکلمین مردم را به قیام علیه استبداد تحریک می‌کردند، و اینکه سپس برخی از بابیان ازلی مثل یحیی دولت آبادی جزء رهبران مشروطه خواهان گشتند، به این شایعه که مشروطه خواست و هدف بهائیان است دامن زد زیرا بسیاری از مردم تفاوتی بین بابی و بهائی نمی‌گذاشتند. در ابتدای امر بهائیان نیز با مشروطه طلبان همگامی می‌کردند و حتی حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب تأکید فرمودند که ایادی امرالله به عضویت مجلس در آیند اما با دامنه گرفتن اختلافات و زد و بندهای سیاسی و هیاهوها، با کشمکش بین مردم و دولت، و یا به هر دلیل دیگر حضرت عبدالبهاء صلاح را در این دیدند که بهائیان را به کلی از دخالت در امور سیاسی و شرکت در نهضت مشروطه خواهی ممنوع و آنان را به بی‌طرفی کامل دعوت فرمایند. اما این مانع نمی‌شد که به خاطر شهرت بهائیان به افکار نوین، مشروطه خواهان را بابی یا بهائی ندانند.

تهمت بابی بودن مشروطه خواهان که از سوی طرفداران محمدعلیشاه، یا مستبدین، و برخی ملأها به مشروطه خواهان زده می‌شد، فرصت مناسبی بود که مخالفان مشروطه و مردم کوچه و خیابان را به جان جامعه بهائی و کشتن افراد و غارت اموال ایشان بیاندازد.

تردید نیست که در تمام این ماجراها نظر حضرت عبدالبهاء در درجه اول حفظ جامعه و به خطر نیانداختن جان و مال هزاران بیگناه بوده است. اعلام بیطرفی می‌توانست تا حد زیادی در حفظ امنیت و جان افراد جامعه بهائی مؤثر باشد. هدف دیگر شاید آن بوده که جامعه بهائی به خاطر حفظ بیطرفی بتواند بین دو طرف میانجی گردد و با آشتی دادن ایشان و یافتن راه حلی صلح‌آمیز از وقایعی که بعدها رخ داد

جلوگیری شود، زیرا حضرت عبدالبهاء در درجهٔ اوّل جدال و مبارزات و جنگ و ستیزه را به ضرر منافع ایران دانسته و صلاح کشور را در اتّحاد و اتّفاق می‌دانسته‌اند: «به کرات و مرّات، صریح به غایت توضیح در بدایت انقلاب به دو طرف مرقوم گردید که باید دولت و ملت مانند شاهد و شیر آمیخته گردند و الاً فلاح و نجاح محال است. ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخلهٔ دول متجاوره شود.»

موضوع عدم مداخله در امور سیاسی و اطاعت از پادشاه به قدری مهمّ بوده که در لوحی که در همان ایّام در وظایف اصحاب شور (که همان محافل روحانی باشد) از قلم حضرت عبدالبهاء صادر گردیده تشویق احبّاء را بر اطاعت و خدمت سریر سلطنت عادلّه شهریاری و نیز منع آنان در امور سیاسیّه بالکلیّه، و عدم مکالمه در این خصوص را جزء وظایف محافل دانسته‌اند. (۴۱)

شاید دلیل دیگری بر عدم مداخلهٔ احبّاء در مشروطیّت و اطاعت از محمّد علی شاه، همدستی ازلیان به رهبری یحیی دولت آبادی با ظلّ السّلطان برای به سلطنت رساندن او بود که قبلاً به آن اشاره شد. معلوم بود که در صورت چنین واقعه‌ای چه بر سر بهائیان می‌آمد. به هر حال دلایل تصمیم حضرت عبدالبهاء به بیطرف ماندن بهائیان در امر مشروطیّت باید با یافتن مکاتیب جدید که اکنون بر ما ناشناخته است و دستیابی به همهٔ منابع تاریخی بهائی و غیربهائی روشن شود، و هر نوع قضاوتی که در این مورد دروضع کنونی بشود، شاید عجولانه باشد.

عدم دخالت در امور سیاسی موجب شد که بهائیان را به طرفداری از استبداد و محمّد علی شاه متّهم نمایند. حضرت عبدالبهاء نیز در چند لوح به این موضوع اشاره فرموده‌اند: «بی خودان یاران را ملامت کنند و شماتت نمایند که حامی استبدادند و فدائی استقلال (= استبداد)، سبّحان الله این بی خردان متّبه نشده‌اند که بهائیان به امور سیاسیّه تعلق ندارند.» (۴۲)

مشروطه عملاً بیش از چند سال دوام نیافت و با بکار آمدن رضا شاه در سال ۱۹۲۱ به تدریج مجلس به صورت اسکلتی نمایشی درآمد و این امر در بیشتر دوران سلطنت

محمد رضا شاه پهلوی نیز صورت حقیقت داشت. با قدرت گرفتن جمهوری اسلامی مشروطیت رسماً تعطیل گردید و به تجلیل از مدافعین استبداد از جمله شیخ فضل الله نوری و امثال او پرداخته شد و ایران بار دیگر به دوران پیش از انقلاب مشروطیت بازگشت. ولی علیرغم همه ناکامی مشروطه، تهمت طرفداری از استبداد و حمایت از محمد علی شاه هنوز بر روی بهائیان مانده و در اغلب کتابهای تاریخی نیز آمده است..

دیانت بهائی و دولتمردان ایران

ابلاغ امر به دولتمردان و رجال ایران و آشنا ساختن ایشان با حقایق آئین بهائی در دوره حضرت عبدالبهاء اهمیت زیادی داشت و از سوی حضرت عبدالبهاء سیاست فعالی در این زمینه دنبال می شد. این امر به احتمال یکی برای آشنائی با رهنمودهایی که در تعالیم الهی برای اصلاح ایران وجود دارد و دیگر برای استفاده از نفوذ آن افراد برای محافظت بهائیان در مراحل گوناگون تاریخ ایران در دهه های مورد بحث ما بوده است. حضرت عبدالبهاء در الواح گوناگون برخی از احباء را تشویق به تماس با «نفوس مهمه» می فرمایند. از جمله «ای ناشر نفحات الهی،... همیشه در فکر هدایت نفوس مهمه باشید زیرا چون یک نفر از آنان زنده گردد سبب هدایت هزار نفس شود و به سهولت روح حقیقت در عروق و شریان جم غفیری سرایت نماید.» (۴۳) ظاهراً حضرت عبدالبهاء با برخی از سران کشور و رؤسای دینی مکاتبه داشته اند. از جمله هنگامی که شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس در عکاً مشرف بود توسط او نامه ای به میرزا حسن شیرازی بزرگترین مجتهد شیعه که ساکن عراق بود ارسال فرمودند. (۴۴) از مضمون این نامه اطلاعی در دست نداریم.

شخصیت هایی که به امر اقبال آورده اند و یا علاقه و توجهی نشان دادند، کم نبودند که اسامی برخی از ایشان در کتاب ظهورالحق آمده است، از قبیل ابتهاج الملک و انتظام السلطنه، معیر الممالک داماد ناصرالدین شاه (۴۵) و غیره. دیگر می توان شاهزاده محمد حسین میرزا مؤید السلطنه (مؤیدالدوله سابق) (۴۶) را نام برد که بر اساس شرحی که

جناب فاضل مازندرانی آورده‌اند «پیوسته مأموریت دولتی یافته سال‌ها به حکومت اصفهان و قم و غیرهما منصوب گردید و چندی در اصفهان و طهران ریاست تلگرافخانه داشت و در ایام سلطنت محمدعلی شاه... ریاست شورای سلطنت بدو تفویض گردید.» (۴۷) بر اساس آنچه فاضل مازندرانی آورده وی در عراق معتکف گردید و از طریق شام به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و در بازگشت کتابی در اثبات امر ابهی جمع و تألیف کرد و عاقبت در ایام حکومتش به خوزستان در سال ۱۳۲۹ (۱۱-۱۹۱۰) در ناصریه (که خرمشهر فعلی باشد) درگذشت. (۴۸) جناب فاضل هم چنین از میرزا علی اکبر خان روحانی میلانی (محب السلطان) منشی محفل روحانی طهران نام می‌برد که مدیر و مصحح مطبوعه شاهی بود که توسط مظفرالدین شاه تأسیس شده و بعدها به مدت چهار سال ریاست محکمه اداری را داشت تا آنکه در سال ۱۳۳۱ (۱۹۱۲) به خاطر اقدامات جمعی از ملأها و دشمنانش منفصل گردید. (۴۹)

از مهمترین شخصیت‌های غیربهائی ایران که در آثار بهائی نامش مکرر آمده میرزا علی اصغرخان امین السلطان، اتابک اعظم است که سالیان دراز به تناوب در دوران ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه و محمدعلیشاه مصدر کار بود و لقب اتابک اعظم را مظفرالدین شاه به او داد. وی مرد بسیار قدرتمندی بود به طوری که توانست در آن دوران طولانی پرآشوب با رقابتها و توطئه‌های پنهان و آشکار روس و انگلیس، و توطئه‌های درباریان بانفوذ مثل پسران ناصرالدین شاه و یا علماء بزرگ بسازد و با همه به نحوی استادانه کنار بیاید و در عین حال قدرت مطلق خود را حفظ کند و مملکت را نیز به هر شیوه بود اداره نماید.

در تذکرةالوفاء حضرت عبدالبهاء در شرح زندگانی سلیمان خان تنکابنی مطالبی راجع به او بیان می‌فرمایند. (۵۰)

بزرگترین خدمتی که وی به جامعه بهائی کرد همانا جلوگیری از کشته شدن میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدینشاه به دست فرّاش‌ها، و سپس تلگراف‌های او به اطراف و سفارت‌ها بود که قاتل تابع جمال‌الدین افغانی است و نه از فرقه بابیه (۱۸۹۶). این اقدام

او از قتل و کشتار جمع زیادی بهائیان بیگناه جلوگیری کرد. حضرت عبدالبهاء در لوحی که پس از این واقعه صادر می‌فرمایند امین السّلطان را مستحق «اعظم ستایش» خوانده و می‌فرمایند: «اگر حسن تدبیر آن دبیر دیوان عدل و انصاف نبود غبار آن فاجعه بر دامان بیگناهان می‌رسید و شورشیان مجهول و مبرّا می‌ماندند، لذا خدمت نمایان به دیوان الهی نمود...» (۵۱)

امین السّلطان در واقعه شهدای یزد که در سال ۱۳۲۱ هـ.ق. (۱۹۰۳ م) رخ داد، هیچ اقدامی برای جلوگیری از آن و یا تنبیه مسببین ننمود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «در اواخر در مسئله شهدای یزد کوتاهی کرد، ابدأ حمایت و صیانت ننمود و آنچه شکایت کردند اُذُن صاغیه نداشت. عاقبت جمیع شهید شدند. لهذا او نیز معزول و منکوب، علم افراخته منکوس شد و دل و جان امیدوار مایوس گردید.» (۵۲)

تا چه حد ابراز همدردی و همراهی با امر از سوی چنین سیاستمدارانی که سراسر زندگی‌شان دروغ و ریا بوده می‌تواند جدّی تلقی شود، جای سؤال است. امر در ایران قدرت بزرگی به شمار می‌رفت و البتّه مورد هراس دولتیان بود. لذا نزدیک شدن به آن چه از لحاظ مقام خودشان و چه از لحاظ آگاهی کامل از کمّ و کیف امور برای ایشان ضرری نداشت حتّی آنکه گاه به خدمتی به جامعه می‌انجامید.

نمونه دیگر ایشان جلال الدّوله پسر ظلّ السّلطان بود که حکومت یزد را داشت. در زمان حکومت او بهائیان چند بار مورد قتل و تجاوز و غارت قرار گرفتند. در یکی از اقامت هایش در طهران با جناب ابن ابهر ملاقات کرد و اظهار ایمان نمود و او را به یزد برای تبلیغ اهالی دعوت کرد، و به همه احبّاء نهایت احترام و رعایت مرعی می‌داشت ولی بار دیگر با همدستی علماء در واقعه سال ۱۹۰۳ بر آنان هجوم آورد و همه را از هستی ساقط ساخت. سال‌ها بعد قسمت زیادی از املاکش در مقابل قرض مبلغ هنگفتی در رهن جناب میرزا عزیز اللّه ورقا بود و به هیچ وجه نمی‌توانست آن املاک را پس بگیرد. (۵۳) به راهنمایی جناب ابن ابهر عریضه‌ای حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت و چندی بعد از هیکل مبارک لوحی رسید که میرزا عزیز اللّه املاک او را مسترد

دارد. جلال الدّوله در ایّام سفر حضرت عبدالبهاء در اروپا مشرّف شد و مورد عفو و ملاطفت گردید. «به خلاف پدرش (ظَلَّ السُّلْطَان) که چون به سعی و جدّ تشرّف حاصل نمود مورد ملاطفت و قبول نشد.» (۵۴)

از جمله شخصیت‌های ایرانی که در اروپا حضور حضرت عبدالبهاء رسیدند، سید حسن تقی زاده از بنیان‌گذاران مشروطیت ایران و علّامه قزوینی است. شخص اخیر سالها بعد خاطرات خود را از این ملاقات همراه با خاطرات آقای تقی زاده در مجلّه یادگار (شماره ۷۰۶ بهمن و اسفند ۱۳۲۷، ژانویه و فوریه ۱۹۴۹) درج نموده است. هر دو نوشته گویای لطف و عنایت حضرت عبدالبهاء در حقّ ایشان و نیز شاهدی بر عظمت و جلال مرکز میثاق و احترامی است که نامبردگان برای حضرتشان داشته‌اند.

در کتاب خاندان خمسی به قلم جناب مهرباخانی که شرح حال خاندان پرنفوذ باقراوف است ضمن شرح فعالیت‌های جناب نصرالله باقراوف در تماس با اولیای امور و رجال کشور، شرحی از قول جناب مسعود خمسی آورده شده که نوشته‌اند در سال ۱۹۱۹ وقتی جناب محمّد پرتوی از زیارت ارض اقدس مراجعت می‌کنند، یک روز جناب سید نصرالله باقراوف از ایشان دعوت می‌نماید که سر ظهر به حجره تجارتي او برود. همراه هم سوار کالسکه می‌شوند و رهسپار مقصدی می‌شوند که برای جناب پرتوی نامعلوم بوده. پس از عبور از کوچه پس کوچه‌ها جلوی منزلی معمولی می‌رسند و درمی‌زنند، در باز می‌شود و از داخل اندرونی وارد قسمت بیرونی می‌گردند. «جناب امین‌الملک صدراعظم وقت به میهمانان خیرمقدم گفته و داخل سالن می‌شوند. جناب باقراوف جناب پرتوی را معرفی می‌نمایند که جناب خان اخیراً از حضور مبارک حضرت غصن اعظم مراجعت می‌نمایند. جناب امین‌الملک اظهار سعادت و سرور فراوان از دیدار ایشان نموده و در سر سفره ناهار تمام مدّت پرسش از احوال مبارک و اوضاع و اخبار می‌نمایند.» (۵۵) البتّه این مطلب بدون اشتباه نیست زیرا در سال ۱۹۱۹ کسی به نام امین‌الملک نخست وزیر ایران نبود. در دوره قاجار فقط یک نفر به نام امین الدّوله صدراعظم شد آن هم در دوره مظفرالدّین شاه از سال ۱۸۹۷ تا ۱۸۹۸. وی در

سال ۱۹۰۴ وفات یافت و نمی‌تواند کسی باشد که جناب باقراوف و جناب پرتوی را در سال ۱۹۱۹ پذیرایی کرده باشد.

در مورد وضع ایران در این دوره رسالات و کتاب‌های بسیاری از طرف مورّخین ایرانی و خارجی نگاشته شده ولی جای اثری تحقیقی که رابطهٔ دیانت بهائی را با وقایع ایران از خلال الواح و آثار حضرت عبدالبهاء بررسی نماید، خالی است و این امر بدون دسترسی به تمامی - یا لاقلاً حدّاکثر الواح نازله و نیز خاطرات افراد و نامه‌های احبّاء و محافل روحانی به حضرت عبدالبهاء در آن دوران امکان‌ناپذیر است.

۱. **Edward G. Browne, Persian Revolution of 1905-1909, Cambridge University Press 1910, p.425**
۲. «میراث گوینو» گردآوری جمالزاده، مجلهٔ یغما دیماه ۱۳۳۹، ص ۴۸۰ به بعد. در اینجا نقل از: مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج. ۲، امیرکبیر ۱۳۵۴، ص ۵۱۳.
۳. **Abbas Amanat, Taj al- Saltane, Crowing Anguish, Mage publishers 1993, p.16.**
۴. خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، طهران ۱۳۵۹، صص. ۲۷۶-۲۷۴ (به اختصار).
۵. اقبال، عباس [شرح حال] حجت الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی (۱۱۸۰ - ۱۱۶۰ قمری) مجلهٔ یادگار، سال پنجم، شمارهٔ دهم، خرداد ۱۳۲۸ شمسی، ص ۲۰. در اینجا نقل از: آجودانی، ماشاءالله، مشروطهٔ ایرانی و پیش زمینه‌های نظریهٔ ولایت فقیه، لندن ۱۳۷۶ ش / ۱۹۹۷ م، ص ۸۴.
- ۶- آجودانی، ماشاءالله، مشروطهٔ ایرانی، پیش زمینه‌های نظریهٔ ولایت فقیه، انتشارات فصل کتاب، لندن ۱۳۷۶ ش. / ۱۹۹۷ م، ص ۴۷.
- ۷- آجودانی، پیشین، ص ۵۰.
- ۸- آجودانی، پیشین، ص ۵۸، برای بحث مفصلتری در این زمینه به کتاب آجودانی بخش‌های دوم تا ششم مراجعه شود.
- ۹- آجودانی، پیشین، ص ۸۵.
- ۱۰- آجودانی، همانجا، ص ۸۷.
- ۱۱- مهدیقلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۴۶ به بعد (به اختصار)، در اینجا نقل از مرتضی راوندی پیشین، ص ۵۱۵.
۱۲. **Keddie, Nikki R., Religion and Rebellion in Iran, 1966, p.35-36.**
- ۱۳- تاریخ اجتماعی ایران، ج. ۲، ص ۵۴۶، پیشین.
- ۱۴- **Lambton, Qajar Persian, London 1987, p.100**
- ۱۵- **Durand to Kimberley, No. 26(3), Tehran, 13 January 1895: FO 539/69.**
- Here quoted from Shaul Bakhash "The Failure of Reform, the Prime Ministership of Amin al- Dawla, 1879-8" in: Bosworth and Hillenbrand (ed.) Qajar Iran, Political, Social and Cultural Change 1800- 1925, Mazda Publishers, 1983, p.15.**
- لطیفه‌ای در مورد هوش مظفرالدین شاه در دورهٔ قاجار بر سر زبان‌ها بوده که نقلش بی‌مورد نیست: «وقتی مظفرالدین شاه در تبریز از یکی از علما می‌پرسد که مشکلی دارم که هر چه فکر کرده‌ام نمی‌توانم حل کنم و آن این است که چرا تمام اعیان مثل عید غدیر و قربان تغییر می‌کند جز عید نوروز که همیشه اول بهار است. آقا توضیحاتی راجع به سال شمسی و قمری به او داد. شاه فرمود پس اینکه بهار هیچ وقت به زمستان نمی‌افتد برای این است که جزء ماه‌های قمری است.» یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، جلد نهم، لندن ۱۳۶۱ ش. ۱۹۸۲ م، ص ۷۲۰.

Lambton A.K.S., *ibid.*, p.297; "Secret Societies and the Persian Revolution of 1905-6" pp.301-319.

۱۷- مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحطاط مجلس، چاپ دوم، ص ۲۵۵، در اینجا نقل از آجودانی، پیشین، پاورقی ۱۴۸.
۱۸- برای آگاهی از وسعت این اغتشاشات ن.ک:

Katouzian, Homa, State and Society in Iran, the Eclips of Qajar and the Emergence of the Pahlavis.

ص. ۲۹ به بعد. ترجمه فارسی: دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، طهران، ۱۳۷۹.

۱۹- مستشارالدوله، میرزا یوسف خان، یک کلمه، ص. ۱۸، در اینجا نقل از آجودانی، پیشین ص. ۳۴۰.

۲۰- قانون شماره هفدهم ص. ۱، در اینجا نقل از آجودانی، پیشین، ص ۳۲۰.

۲۱- آجودانی، پیشین ص ۳۴۱.

۲۲- میرزا آقا خان کرمانی مدتی با ظلّ السلطان که برای احراز سلطنت توطئه می‌کرد، روابطی داشت و برای موفقیت او در انجام نقشه‌هایش کوشش می‌کرد. آجودانی به نامه‌ای از نامه‌های آقاخان کرمانی به ملکم برای دست یابی به قدرت سیاسی آن هم به قیمت معامله با ظلّ السلطان و به پادشاهی رساندن ستمکارترین شاهزاده قاجار اشاره می‌کند و این کار او را «پست‌ترین و نفرت‌انگیزترین حدّ فرصت‌طلبی‌های سیاسی روشنفران عرف گرا» می‌داند. ن.ک. آجودانی، پیشین، ص. ۳۲۸.

۲۳- کرمانی، میرزا آقاخان. آیین سکندری، به سعی و اهتمام زین العابدین مترجم الملوک، چاپ ۱۳۲۴ و ۱۳۲۶ قمری (بر حسب دستور علاءالملک)، بخش خاتمه کتاب صص. ۶۴-۳۶۱ در اینجا نقل از آجودانی، پیشین، ص. ۳۷۰.

۲۴- کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران، ص. ۳۱۷، در اینجا نقل از آجودانی، پیشین ص ۳۶۹.

۲۵- رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه شهید فضل الله نوری، جلد اول، گردآورنده محمد ترکمان، طهران ۱۳۷۲، ص ۱۰۸.

۲۶- حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، چاپ دوم، طهران ۱۳۶۱ ش.، ج. ۲، ص. ۵۹.

۲۷- پیشین، ص. ۶۸.

۲۸- احتشام السلطنه، خاطرات احتشام السلطنه، ص. ۵۳۸، در اینجا نقل از آجودانی، همانجا، ص. ۹۳.

Katouzian, *ibid.* p.48. ۲۹

۳۰- آراین پور، یحیی از صبا تا نیما، ج. ۱، طهران زوار ۱۹۹۳، ص. ۲۸۹.

۳۱- پیشین، ص ۲۹۱.

۳۲- دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی، جلد دوم، چاپ دوم، طهران ۱۳۶۱، ص ۱۷۸.

Katouzian, *ibid.* p.49. ۳۳

که خود از تاریخ مشروطه، اثر کسروی، ص. ۹۵-۵۹۳ نقل نموده است و می‌نویسد که به قول کسروی حتی روزنامه صوراسرافیل از این نوع بدزبانی‌ها عاری نبود.

در مورد سایر موارد هتاکی به شاه نگاه کنید به: عبدالله مستوفی، شرح زندگانی، جلد دوم، ص. ۲۵۸.

۳۴- احتشام السلطنه، خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، چاپ اول، انتشارات زوار، طهران، ۱۳۶۶، صص. ۸-۶۷۷.

۳۵- پیشین.

۳۶- کرمانی، مجدالاسلام، تاریخ انحطاط مجلس، فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، چاپ دوم با مقدمه و تحشیه محمود خلیل یور، نشر دانشگاه اصفهان ۱۳۵۶، ص. ۸۰. در اینجا نقل از آجودانی، مشروطه ایرانی... پیشین.

MohammadTavakoli-Targhi, "Refashioning Iran: Language and During the ۳۷ Culture Constitutional Revolution", Iranian Studies, XXIII, nos 1-4 1990 .pp.80-81.

این مقاله تحقیقی است جالب در مورد تأثیر انکارناپذیر زبان و فرهنگ در شکل دادن نهضت مشروطیت ایران.
ibid., p.76. ۳۸

۳۹- در شرح وقایع این دوران دو کتاب مستند در سال‌های اخیر منتشر شده که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود: دکتر هما کاتوزیان، نقل شده در بالا پاورقی ۱۸، و دیگری:

Ghani, Cyrus, "Iran and the Rise of Reza Shah:From Qajar Collapse to Pahlavi RuleA Critical Bibliography.

۴۰- «خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر»، جلد دوازدهم. این سخنرانی بر اساس رساله ایشان به نام «اوضاع اجتماعی ایران در عصر قاجار از خلال آثار مبارکه» بود که در موقع نگارش این مقاله در دست چاپ است.

۴۱- مکاتیب، جلد سوم، مصر ۱۹۲۱، ص ۵۰۴.

۴۲- مکاتیب، ج ۴، ص ۱۳۷.

۴۳- مکاتیب، ج ۱، ص ۱۳۹.

۴۴- ظهورالحق، جلد ۸، بخش اول، پیشین، ص ۲۰۸.

۴۵- اشراق خاوری، نورین نیرین، مؤسسه مطبوعات امری ایران ۱۲۳، ص ۶۳.

۴۶- عزیزالله سلیمانی او را «شاهزاده مؤیدالسلطنه و پسرش مؤیدالدوله» می‌داند، مصابیح هدایت جلد دوم، طهران مؤسسه مطبوعات امری سال ۱۲۱ بدیع، ص ۲۶۶.

۴۷- محلّ تردید است که کی در زمان محمد علی شاه شورای سلطنتی تشکیل شد.

۴۸- فاضل مازندرانی، ظهورالحق، جلد هشتم بخش اول، مؤسسه مطبوعات امری، سال ۱۳۱ بدیع، صص ۴-۴۰۳.

۴۹- پیشین، صص ۸۳-۴۸۲.

۵۰- تلکرةالوفاء، ص ۲۰۹.

۵۱- سلیمانی، عزیزالله. مصابیح هدایت، جلد سوم، مؤسسه مطبوعات امری ایران ۱۲۱ بدیع، ص ۴۷۴ هم چنین ن.ک. به تلکرةالوفاء، ص ۲۱۱.

۵۲- پیشین، ص ۲۱۲.

۵۳- به خلاصه نقل از تاریخ ظهورالحق، جلد هشتم، صص ۱۷۴-۱۷۲.

۵۴- تاریخ ظهورالحق، پیشین.

۵۵- روح الله مهرباخانی، خاندان خمس، چاپ عصر جدید آلمان، ۱۵۱ بدیع، ۱۹۹۴ میلادی، ص ۶۷.